

آوردگاه طف

در آینه قرآن*

محمدعلی مهدوی راد

آینه قرآن، و پاسخ گرفتن از آموزه های الهی درباره چندی و چونی موضوع ها، حرکت ها، اندیشه ها و ...

به دیگر سخن، آموزه های الهی و معارف قرآنی و رهنمودهای و حیانی «فراتاریخی» است؛ گو این که برای فهم آن و چگونگی هایش باید بدان «تاریخی» نگریست، اما پس از فهم «نص» و «حادثه» و پیوند «نص» و «حادثه» و یا «فضای فرهنگی و ...» روزگاران با تأمل در چگونگی پیوند یاد شده و تجرید ویژگی های «حادثه» و مقتضیات «فرهنگ زمانه» باید به پیام فراتاریخی «نص» دست یافت. این تلاش فکری و تعامل با «نص» گو اینکه دشوار، دقیق و باریک است، اما نکته آموز، تنبیه آفرین است و کارآمد.

امامان (ع) در چگونگی بهره وری از معارف قرآن و آموزه های و حیانی آن از جمله شیوه های کارآمد و ارجمندی که بدان تأکید ورزیده اند، همانا نکته یاد شده است. اکنون تنها یک مورد را بیاوریم و بحث را پی بگیریم. علی (ع) در هنگامه نبرد با «قاسطین» در شناسایی و شناساندن جایگاه نیروهای آن آوردگاه، آیات الهی را بر خوانده و با تکیه به آموزه های و حیانی صف های گونه گون را باز شناسانده است. آیاتی که امام (ع) بدان استناد می کند و در

قرآن کتاب زندگی است و آموزه های آن در جاری زمان رهگشای راهیان حق و رهروان صدق و صداقت.

انسان مؤمن، موضع ها، حرکت ها، نشاط ها، کین ها و مهریزی هایش را باید با آموزه های الهی بسنجد و «ره چنان رود» که آیات الهی بدو نشان می دهد و برای او چگونگی هایش را رقم می زند. قرآن برنامه حرکت، آیین نامه سلوک فردی و اجتماعی و قانون انقلابی است. بنیادگر و ویران گر که نظام جاهلی و آیین برخاسته از معیارهای شرک آلود را ویران ساخته، نظامی الهی-انسانی شایسته شأن و منزلت الهی انسان بنیاد نهاد.

قرآن «تزیلی» دارد و «تأویلی». حضرت باقرالعلوم (ع) فرمود: *ظهره تزیله و بطنه تأویله، منه ما قد مضی و منه ما لم یکن یجری کما تجری الشمس والقمر ...*؛ ظاهر قرآن «تزیل» آن و باطنش «تأویل» آن است. برخی از مصادیق تأویلی گذشته و برخی تحقق نیافته، قرآن چونان آفتاب و ماه در جریان است.^۱ و فرمود:

«ظهر» قرآن کسانی هستند که قرآن درباره آنها نازل شده است و بطن آن، کسانی هستند که به شیوه آنان رفتار می کنند. آنچه درباره آنان نازل شده است درباره اینان نیز صدق می کند.^۲

بدین سان آیات الهی با «تزیلش» در روزگار نزول تاریکزار آن روزگاران را روشن می کرد. گره های فکری، اعتقادی، فرهنگی و اجتماعی مردمان را می گشود، و آنان را در مسیر زندگانی از بن بست می رهانید و چنین است جایگاه آموزه های قرآن برای همگان در درازنای تاریخ و گذرگاه زمان با «تأویل» و تطبیق مفاهیم والای قرآنی بر آنچه می گذرد و دیدن حوادث را در

* بهنگام بازنگاشت صفحات میانی این مقاله، مادر عزیزم بانو سکیه پسانی زندگی را بدرود گفت بقیه مقاله را در هنگامه داغ و دریغ، حسرت و اندوه، و آه و سوز نگاشتم این مقالات را به آن عزیز از دست رفته که از یادآوران حسینی و شیفتگان زهرا (س) و زینب (س) بود تقدیم می کنم. روحش شاد و غریق رحمت الهی باد.

۱. بصائر الدرجات، ص ۱۹۵؛ بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۹۷.

۲. معانی الاخبار، ص ۲۵۹؛ بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۸۳.

یکی بنگرید! آیا خداوند بنی امیه را بر بنی هاشم برگزیده و معاویه را در دانش و توان بر من برتری داده است؟ بندگان خدا، تقوا پیشه کنید و در راه خداوند، پیش تر از آن که به خشم خداوند گرفتار آید، جهاد کنید.^۳

علی (ع) با این بیان، جایگاه امامت را نشان داده و آیات الهی را در گستره زمان تفسیر می کند و از آنچه درباره امت های پیشین است، بهره می گیرد و ویژگی های رهبری را بر اساس آیات الهی رقم می زند.^۴ این گونه روشنگری ها در حقیقت تطبیق دقیق مضامین قرآنی بر جاری های زمان و به دیگر سخن تأویل راستین قرآن کریم است که در کلام معجز شمیم رسول الله (ص) درباره علی (ع) آمده بود که «علی بر تأویل قرآن می جنگد بدان سان که من بر تنزیل قرآن نبرد کردم.»

اکنون با این نگاه برآئیم تا آوردگاه «طف» را در آینه قرآن بنگریم و چگونگی «صیرورت» انسان را در این هنگامه شگرف در نگاه قرآن باز کاوییم. به دیگر سخن چگونگی اندیشه ها، آرمان ها، جهت گیری های دو سوی آن اردوگاه را چونان نمونه ای عینی و واقعی برای «آیات الهی» بررسی کنیم.

*

بسم الله الرحمن الرحيم والتين والزيتون وطور سنين، وهذا البلد الامين. لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم. ثم رددناه اسفل سافلين. الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات فلهم اجر غير ممنون.

«به نام خداوند مهر گستر مهربان. سو گند به انجیر و زیتون. سو گند به کوه سین و قسم بدین شهر بی ترس و بیم، محققاً آدمی را در نیکوترین نگاشتی (تصویر و تعدیلی) آفریدیم. باز پس او را به پست منازل باز گردانیم مگر آنان که گرویدند و کارهای شایسته کردند پس ایشان راست مزد بی منت.»^۵

سوره با آیاتی اندک و سو گندهای تنبه آفرین، آهنگ آن دارد که نشان دهد انسان به لحاظ ساختار ظاهری و امکانات معنوی، خللاقت ها، استعدادها، زمینه ها، به گونه ای است که در جهت رشد، تعالی و اوج گیری تا بدان جا می تواند اوج گیرد که «به جز خدا نبیند» و از سوی دیگر چون از سیر فطرت جدا شود و در حرکت پر شتاب جهت گیری را عوض کند و در مسیر مخالف مقتضای فطرت پیش رود چنان سقوط می کند و به زشتی ها و

آینه آن چگونگی جریان شکل گرفتن آن روز را می نمایاند، به ظاهر پیوندی با حادثه ندارد، اما امام (ع) از یک سوی با تکیه به این آیات، واقع صادق دو اردوگاه را نمایانده و از سوی دیگر شیوه ای کارآمد از بهره گیری از آیات الهی را بر نموده است.

آن بزرگوار نیروهای لشکرش را برای نبرد با معاویه بسیج کرد و در ضمن خطبه ای بلند فرمود:

هان مسلمانان، در جهاد با معاویه ستم پیشه و بیعت شکن و یاران ستم گسترش یكوشید و به آنچه از کتاب الهی می خوانم، گوش فرادهید و پند گیرید. از مواعظ الهی سود جوید و از گناهان دور باشید. خداوند با گزارش چگونگی زندگانی امت های دیگر، شمایان را پند داده است.

آن گاه قرائت فرمود:

الم تر الى الملاك من بنى اسرائيل من بعد موسى اذ قالوا لنبى لهم ابعث لنا ملكا نقاتل في سبيل الله قال هل عسيتم ان كتب عليكم القتال الا تقاتلوا قالوا وما لنا الا نقاتل في سبيل الله وقد اخرجنا من ديارنا وابنائنا فلما كتب عليهم القتال تولوا الا قليلا منهم والله عليهم بالظالمين * وقال لهم نبينهم ان الله قد بعث لكم طالوت ملكا قالوا انى يكون له الملك علينا ونحن احق بالملك منه ولم يؤت سعة من المال قال ان الله اصطفاه عليكم وزاده بسطة في العلم والجسم والله يؤتي ملكه من يشاء والله واسع عليم. (بقره، آیه ۲۴۶-۲۴۷)

«آیا آن گروه از بنی اسرائیل را پس از موسی ندیدی که به یکی از پیامبران خود گفتند: برای ما پادشاهی نصب کن تا در راه خدا بجنگیم. گفت: نپندارید که اگر قتال بر شما مقرر شود از آن سرباز خواهید زد؟ گفتند: چرا در راه خدا نجنگیم در حالی که ما از سرزمینمان بیرون رانده شده ایم و از فرزندانمان جدا افتاده ایم؟ و چون قتال بر آنها مقرر شد، جز اندکی، از آن روی بر تافتند. خدا به ستمکاران آگاه است.»

پیغمبرشان به آنها گفت: خدا طالوت را پادشاه شما کرد. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد؟ ما سزاوارتر از او به پادشاهی هستیم و او را دارایی چندانی نداده اند. گفت: خدا او را بر شما برگزیده و بر دانش و توان او بیفزوده است، و خدا پادشاهیش را به هر که خواهد دهد که خدا در برگیرنده و دانا است.»

هان مردم در این آیات شما را عبرت است تا بدانید که خداوند خلافت و حکومت را پس از پیامبران در خاندان آنها نهاده و طالوت را با افسزودنی در توان و علمش زبده گزینی کرده و بر دیگران برتری بخشیده است. اکنون

۳. الارشاد، ج ۱، ص ۲۶۲؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۴۰۷؛ بحار الانوار، ج ۸، ص ۶۴۴ (چاپ قدیم)

۴. ر. ک: المیزان، ج ۲، ص ۲۸۷؛ دراسات فی ولاية الفقیه، ج ۱، ص ۳۲۱.

۵. سوره تین، آیه ۵-۱ ترجمه از مفسر فقید استاد محمد تقی شریعتی (ره).

بلشتی‌ها دچار می‌گردد که در تصور نمی‌گنجد.^۶ قرآن کریم این حقیقت والا را پس از سوگندهای مکرر با دو آیه «لقد خلقنا الإنسان فی احسن تقویم، ثم رددناه اسفل سافلین» نشان داده است.

اکنون تفسیر این دو آیه را درباره انسان در نگاه مفسران بنگریم و آنگاه در پرتو معنای به دست آمده مقصود را در این مقال بکاویم.

«انسان» در نگاه قرآن چگونه موجودی است؟ آموزه‌های قرآنی شخصیت انسان را چگونه تبیین می‌کنند؟ و بالاخره «انسان» قرآنی چگونه انسانی است؟ زشت یا زیبا؟ از متفکر بی‌بدیل تاریخ معاصر و مفسر فقید، شهید آیه‌الله مطهری بشنویم:

قرآن، انسان را مدح‌ها و ستایش‌ها کرده و هم مذمت‌ها و نکوهش‌ها نموده است. عالی‌ترین مدح‌ها و بزرگترین مذمت‌های قرآن درباره انسان است؛ او را از آسمان و زمین، از فرشته برتر و در همان حال از دیو و چهارپایان پست‌تر شمرده است. از نظر قرآن، انسان موجودی است که توانایی دارد جهان را مسخر خویش سازد و فرشتگان را به خدمت خویش بگمارد و هم می‌تواند به «اسفل سافلین» سقوط کند. این خود انسان است که باید درباره خود تصمیم بگیرد و سرنوشت نهایی خویش را تعیین نماید.^۷ کلام استادانه شهید «فضیلت» را شنیدیم. استاد نگاه قرآن را به انسان به استواری تبیین کرده‌اند و با اشاره‌ای در پایان سخن نشان داده‌اند که قرآن کریم، این حقیقت والا و این آموزه بیدارگر را در جای جای آیات خود تبیین کرده و از جمله در سوره یاد شده و در آیه‌هایی که آوردیم.

در نگاه مفسران کهن

مفسران سده‌های آغازین، آیات یاد شده را به گونه‌ای ساده و غالباً نشانگر چگونگی «خلق» انسان و خلقت ظاهری او تفسیر کرده‌اند.^۸

ابوبکر بن طاهر شاید اولین کسی باشد که مفهوم آیه را گسترانده و آن را شامل خرد، اندیشه و ... دانسته و در تفسیر «احسن تقویم» گفته است:

یعنی آراسته شده به خرد، راه یافته به اندیشه جداساز سره از ناسره، استوار قامت و مؤید به امر الهی.^۹

پس از وی ماوردی در میان مفسران، شاید از اولین کسانی باشد که احسن تقویم را به برتری انسان بر دیگر موجودات در خردورزی و اندیشه‌گر دانسته و این احتمال را در کنار احتمالات دیگر یاد کرده است.^{۱۰} ثعلبی نیز آنچه را از ابوبکر بن طاهر^{۱۱}

گزارش کردیم، آورده است.^{۱۲} ابن عطیه نیز این معنا را به نقل از ابوبکر بن طاهر و با استناد به گزارش ثعلبی نقل کرده است.^{۱۳} اما متأخران از مفسران با نگاهی ژرف‌تر به آیه نگرسته و با توجه به آهنگ کلی سوره و آیات پیشین و پسین، نکات ارجمندی را در تفسیر آیه آورده‌اند.

ابی السعود گفته است:

خداوند، انسان را موزون، استوار و راست قامت، آفریده و ویژگی‌های دانش، حیات، قدرت، اراده، کلام، شنوایی و بینایی و دیگر ویژگی‌های والایی را که نمونه و نمادی از صفات سبحانی است در نهاد انسان قرار داده است. از این حقیقت برخی از عالمان با حدیث قدسی مشهور «خلق آدم علی صورته» یاد کرده‌اند.

وی آنگاه به تفصیل چگونگی انصاف انسان به این صفات و تأثیر آنها را در اوج‌گیری انسان به مراحل والای معنوی و الهی تبیین کرده و در پرتو این درایت چگونگی سقوط انسان به «حسیض زشتی»ها را چون از مقتضای این ویژگی‌های روی برتابد نیز نشان داده است.^{۱۴}

۶. بنگرید به: المیزان، ج ۲۰، ص ۳۱۹؛ من و معنی القرآن، ج ۲۴، ص ۳۲۱؛ فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۹۲۲؛ التحریر والتنوير، ج ۱۵، ص ۴۲۴؛ تفسیر و تبیین محمد طاهر بن عاشور از آنچه یاد شد، بسی دقیق و خواندنی است، و نیز نگاه سید قطب که بیدارگر و دیده‌گشا است.

۷. مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۶۷.

۸. ر. ک: جامع البیان، ج ۱۵، ص ۳۰۶؛ تفسیر القرآن العزیز، لأبن ابی المؤمنین، ج ۵، ص ۱۴۵؛ تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۴، ص ۱۷۵؛ تفسیر القرآن العزیز، عبدالرزاق بن همام الصفحانی، ج ۲، ص ۳۱۱؛ الوسیط فی تفسیر القرآن المجید، ج ۴، ص ۵۲۴؛ بحر العلوم، سمرقندی، ج ۳، ص ۴۹۱.

۹. حقایق التفسیر، ج ۲، ص ۴۰۶.

۱۰. النکت والعیون، ج ۶، ص ۳۰۲.

۱۱. از عارفان و مشایخ قرن چهارم. او را از مشایخ «جبل» دانسته‌اند و از اقران شبلی. ر. ک: طبقات الصوفیه، تقریرات خواجه عبدالله انصاری، ص ۴۶۴؛ طبقات الصوفیه، ابو عبدالرحمن سلمی، ص ۵۰۷؛ تاریخ نیشابور، ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، ص ۲۳۲.

۱۲. الکشف والبیان، ج ۱۰، ص ۲۳۸.

۱۳. المحرر الوجیز، ج ۵، ص ۴۹۹.

۱۴. ارشاد العقل السلیم الی مزایا الكتاب الکریم، ج ۵، ص ۸۸۴.

دو عنوان «احسن تقویم» و «اسفل سافلین» را به نیکویی تبیین کرده است:

لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم

این آیه جواب چهار سوگند قبل است، و منظور از «خلق کردن انسان در احسن تقویم» این است که: تمامی جهات وجود انسان و همه شؤونش مشتمل بر تقویم است، و معنای «تقویم انسان» آن است که او را دارای قوام کرده باشند، و «قوام» عبارت است از هر چیز و هر وضع و هر شرطی که ثبات انسان و بقایش نیازمند بدان است، و منظور از کلمه «انسان» جنس انسان است. پس جنس انسان به حسب خلقتش دارای قوام است. و نه تنها دارای قوام است، بلکه به حسب خلقت دارای بهترین قوام است، و از این جمله و جمله بعدش که می فرماید: ثم رددناه اسفل سافلین الا الذين ... استفاده می شود که انسان به حسب خلقت طوری آفریده شده که صلاحیت دارد به رفیع اعلیٰ عروج کند، و به حیاتی خالد در جوار پروردگارش، و به سعادت خالص از شقاوت نائل شود، و این به خاطر آن است که خدا او را مجهز کرده به جهازی که می تواند با آن علم نافع کسب کند، و نیز ابزار و وسائل عمل صالح را هم به او داده، و فرموده: **وتقویمها پس هر وقت بدانچه دانسته ایمان آورد، و ملازم اعمال صالح گردید، خدای تعالی او را به سوی خود عروج می دهد و بالا می برد، همچنان که فرمود: الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه، و نیز فرموده: «ولکن یناله التقوی منکم»، و نیز فرموده: یرفع الله الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات، و نیز فرموده: فاولئک لهم الدرجات العلیٰ، و آیات دیگر از این قبیل، که دلالت می کند بر این که مقام انسان مقام بلندی است، و مدام می تواند به وسیله ایمان و عمل صالح بالا رود، و این از ناحیه خدا عطا می است قطع ناشدنی، و خدا آن را پاداش خوانده، همچنان که آیه ششم این سوره به آن اشاره دارد، و می فرماید: فلهم اجر غیر ممنون.**

ثم رددناه اسفل سافلین

کلمه «رد» که مصدر فعل «رددنا» است، ظاهرش این است که به همان معنای معروفش باشد. در نتیجه کلمه «اسفل» به خاطر افتادن حرف جر یعنی حرف «الی» از اولش

عبده نیز با اشاره با آوردن آنچه از ابی السعود آوردیم، تأکید کرده است که «سوگندهای» آغاز سوره برای توجه دادن انسان به این جایگاه بلند و امکانات گسترده و زمینه های مساعد برای رشد و تعالی است، و تکیه بر «اسفل سافلین» نیز از آن روی است که انسان روی پرتافتة از «فطرت پاک» و روی آورده به تباهی و فساد به لحاظ بهره مندی از استعداد و امکانات ویژه و به کارگیری آن در جهت تباهی و سیاهی، در حرکت در جهت زشتی و پلشتی نیز بسی فراتر آن چیزی است که حیوانی به مثل در درندگی و شهوت رانی و ... حرکت کند. ۱۵ سید قطب ابتدا به تبیین آهنگ کلی سوره می پردازد و تصریح می کند که حقیقت بنیادین که سوره آن را طرح کرده است، توجه دادن انسان به فطرت استوار و الهی او است، و زمینه تعالی وی با ایمان به کمال والایی که برای او رقم خورده است و آنگاه تنبیه به این که چون از آن جهت و مکانات به انحراف کشیده شد، به چه جایگاهی سقوط خواهد کرد. آنگاه در تفسیر آیه می نویسد:

خداوند هر آنچه آفرید زیبا آفریده است. بدین بیان تخصیص انسان به «احسن ترکیب»، «تقویم» و ... در اینجا نشانگر عنایت ویژه خداوند به این آفریده است. این عنایت الهی در زیبایی جسمانی، و خرد بی مانند و روح و معنویت شگفت او تبلور یافته است، ... او آسازگی آن را دارد؛ حرکت در مسیر فطرت الهی از جایگاه فرشتگان فراتر رود ... و نیز چون وارونه گردد و در مسیر متضاد با اقتضای فطرتش حرکت کند، به زشت ترین و هولناک ترین جایگاه سقوط کند و از «حیوانات» پست تر شود ... «رسیدن به جایگاهی والاتر از جایگاه فرشتگان» و «سقوط به زشت ترین و پست ترین مراحل وجودی» فرجام نقطه نهایی در حرکت است، استواری بر فطرت و کمال بخشی بدان با ایمان و فراز آمدن با عمل صالح ... انحراف از فطرت، جدایی از حقیقت و سقوط در جهنم زشتی ها، پلشتی ها، درندگی ها، فضیلت کشی ها و ... ۱۶

سخن این مفسر گویا و خواندنی است. مفسری که در «سایه قرآن» زندگی کرده و کوشیده است آموزه های قرآنی را در متن حیات انسانی به نمایش بگذارد. علامه طباطبایی (ره) با نگاه دقیق و با توجه به دیگر آیات الهی

۱۵. تفسیر جزم، ص ۱۱۸-۱۱۹.

۱۶. فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۹۳۳-۳۹۳۴ (با تلخیص).



منصوب شده، و تقدیرش «ردناه الی اسفل» است، و مراد از «اسفل سافلین» مقام منحطی است که از هر پستی پست تر، و از مقام هر شقی و زیانکاری پایین تر است. و معنای آیه این است که: سپس ما همین انسان را که در بهترین تقویم آفریدیم، به مقام پستی برگرداندیم که از مقام تمام اهل عذاب پست تر است.

احتمال هم دارد که کلمه «ردّ» در اینجا به معنای جعل باشد؛ یعنی ما او را پست ترین پست ها قرار دادیم. و نیز احتمال دارد به معنای تغییر باشد، و معنا چنین باشد که: ما سپس همین انسان را که آنطور آفریدیم، تغییر می دهیم، و مراد از «سفالت» به هر حال شقاوت و عذاب است.^{۱۷}

استاد محمدتقی شریعتی (ره) در اثر گرانقدر خود، نکات ارزشمندی را در تفسیر آیه آورده است که با اندکی تلخیص می آوریم:

لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم: یعنی ما آدمی را محققاً در بهترین ترکیب و تعدیل آفریدیم.

هیچ لفظی در فارسی نمی تواند، معنی کامل تقویم را بفهماند و حتی در عربی. بنابراین چاره ای جز توضیح آن با الفاظ فراوان نیست. علامه ابی السعود می گوید، «ما او را در بهترین تقویم و تعدیلی که یک موجود می تواند داشته باشد، هم از حیث صورت و هم از جهت معنی آفریدیم؛ راست بالا با اندام معتدل و اعضای متناسب بدون کژی و کاستی و با صفات و نیروهای لازم از حیات و علم و قدرت و اراده و گویایی و بینایی و شنوایی و غیر آنها از نمونه های اوصاف پروردگار. بعد آن روایت معروف را می آورد که ان الله خلق آدم علی صورته یا علی صورة الرحمن و آنها را تشریح می کند و مطلب را ادامه می دهد. حاجی سبزواری در کتاب اسرار الحکم می گوید:

معنی فرمایش پیغمبر که خداوند آدم را بر صورت خود یا بر صورت رحمان آفریده، این است که آدم مظهر همه صفات خداوند است؛ زیرا صورت پروردگار همان صفات جمال و جلال او است و امیر المؤمنین و فرزندش حضرت صادق (ع) فرموده اند: «صورت انسانی بزرگ ترین حجت های خدا بر خلق است و کتابی است که خداوند با دست خود او را نوشته و کاخ رفیعی است که با حکمتش آن را ساخته و مجموعه ای از جمیع کائنات و موجودات همه عوالم است...» ما برای رعایت اختصار به همین مقدار از حدیث و از بیانات حاجی در دنبال آن، قناعت می کنیم و جمله آخر حدیث نامبرده در این شعر تشریح شده است:

قبضه ای از دو عالم سرشته
خاک و افلاک و دیو و فرشته
سر وحدت در آن قبضه هشته
اسم اعظم بر او بر نوشته
گر خیر خواهی از مبتدایم
ساخته جسم و جانم ز دو جهان
در نهادم نهاده دو کیهان
وز دو گیتی چه پیدا چه پنهان
کرده انموزجی نک منم هان
ساخته جام دو جهان نمایم
(حاج میرزا حبیب خراسانی)

قرآن کریم انسان را بزرگ ترین و شریف ترین موجودات جهان از مجرد و مادی و محسوس و غیر محسوس معرفی می کند و در شأن او همین بس که خلیفة الله و مسجود ملائکه است. در این سوره نیز با چهار سوگند، عظمت مقام و علو مرتبه آدمی را در عباراتی کوتاه یادآوری می کند. حال ببینیم اولاً چه تناسبی میان چیزهای مورد قسم و ثانیاً میان آنها با این مطلب است که جواب قسم واقع شده است. در نظر قرآن انسان مرکب از تن و روان است. اعضای بدن و نیروهای روحیش هماهنگ و متناسب و در یکدیگر مؤثرند استعداد شگفت و عمیقی در فرا گرفتن دانش و هنر دارد با دیدن سببی که از درخت می افتند، نیروی عظیم جاذبه را کشف می کند. وقتی سر در زیر آب می کند و حس می نماید که آب او را بالا می آورد. به فشار مایعات پی می برد. با دیدن شعری^{۱۸} در دیوان حنظله بادغیسی سرنوشتش عوض می شود و از خسر بندگی به امیری خراسان می رسد. از تجارب و اطلاعات دیگران استفاده می نماید و از آنچه می داند، دیگران را آگاه می سازد. زبانش طوری ساخته شده که می تواند سخن بگوید و دستش می تواند بنویسد. با این دو وسیله افکار و

۱۷. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۱۹ ترجمه، ج ۲۰.

۱۸. داستانی است بسیار معروف که بعضی آن را به احمد بن عبدالله خجستانی از امرای طاهریان و بعضی به جد سامانیان نسبت داده اند و شعرش نیز معروف است. گر بزرگی به کام شیر در است الخ.

بوده، بیشتر سزاوار نکوهش خواهد بود. در معنی آیه مفسران و جوهی بیان داشته اند:

۱. عبده می گوید معنی آیه این است که ما انسان را پست تر از هر حیوان پستی گردانیدیم؛ زیرا هر عملی از هر جانوری صادر شود بر حسب مقتضای فطرتش، صدور می یابد. مثلاً یک جانور درنده به حکم غریزه اش می کشد و می درد یا روباه به حکم سرشتش به حيله گری می پردازد و همچنین است هر کاری که از هر جانوری بروز و ظهور کند.

ولی مقتضای فطرت انسان دلسوزی و مهربانی و صراحت و صداقت و خلاصه، دینداری است و اگر به درندگی و فریبکاری پرداخت، برخلاف فطرت خود عمل کرده است.^{۱۹}

مفسر بزرگ قرآن در روزگار معاصر، حضرت آیه الله طالقانی، با نگاهی ژرف دو عنوان یاد شده را تفسیر کرده و پیوند آن دو را با سوگندها باز گفته. با توجه به دیدگاه فیلسوفان درباره انسان نکات شایان تأمل و توجهی را در تفسیر دو آیه یاد شده آورده است؛ که در بیخ در این مجال از تفسیر وی بهره بگیریم:

لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم: این آیه مورد استشهاد و جواب چهار قسم است. خلق، ایجاد و ابداع صورت نخستین است، خواه در ذهن صورت گیرد یا در ماده تکوین شود. مخلوق ذهنی وابسته به اراده فاعل و منشأ وجود خارج از ذهن است که وابسته به ماده و زمان و مکان و لوازم آنها می باشد. ضمیر متکلم «نا» اراده پروردگار را با همه علل و اسباب می نمایاند. الف و لام الانسان اشاره به صورت نوعی انسان است. فی، دلالت به ظرف تکوین و تقویم آن صورت نوعی دارد. احسن، صفت تفضیلی و مفضل علیه مقدر آن، دیگر آفریدگان است. از اصل لغوی تقویم که از قیام است و وزن تفعیل، معنایی بیش از تسویه و تعدیل یا تقدیر برمی آید. تقویم به معنای مصدری و فاعلی به صورت شایسته گرداندن و به پا داشتن و مقومات وجود را ترکیب و تحکیم نمودن و به معنای حاصل مصدر، دریافت ترکیب و مقومات است، این معانی بیش از تسویه و تعدیل: **الذی خلقک فسواک فعدلک** ترکیب از قوا و استعدادهایی را می رساند که می توانند موجود تسویه و تعدیل شده را از جای و وضعی که دارد برانگیزند و به پایش دارند و به صورت های برترش درآورند. گرچه همه

اندیشه هایش را به دیگران انتقال می دهد و خلاصه مقومات وجودی، یعنی اجزای تن و قوای روانش به بهترین وجه ترکیب یافته و در نیکوترین تقویم آفریده شده اند. این کیفیت در هیچ یک از جانوران دیگر نیست. آری بسیاری از حیوانات از قبیل طاووس مثلاً به مراتب زیاتر از انسانند؛ ولی این استعداد ممتاز و وسائل تکمیل آن را ندارند. و قرن ها بر عمرشان می گذرد و هم آنند که بوده اند و بشر همواره در پیشرفت است. به همین جهت نغمه فرموده در زیاترین ترکیب (اجمل) بلکه به احسن تقویم، یعنی نیکوتر و بهتر تعبیر فرموده است.

۶. ثم رددناه اسفل سافلین: یعنی «پس او را پست تر از همه پست ها گردانیدیم» یا «به جایگاهی پست تر از همه منازل پست باز گردانیدیم». در آیه پیش، خداوند با چهار قسم و با تأکید شدید (لام و قد) بیان فرمود که ما انسان را در عالی ترین ترکیب از اعضای جسمی و قوای روحی و در بهترین تقویم از لحاظ صورت و معنی آفریدیم. این تأکیدات برای این است که آدمی خود را حیوانی را نیست بالا و پهن ناخن نینگارد و در ردیف میمون و از نژاد او نپندارد و مانند گوریل و شمشپاز به درندگی و شهوترانی نپردازد. جامی، بسیار خوب این معنی را پرورانده است:

حد انسان به مذهب عامه

حیوانی است مستوی القامه

پهن ناخن برهنه پوست ز موی

بدو پار هسپر به خانه و کوی

هر که را بنگرند کاینسان است

میبرندش گمان که انسان است

آدمی چیست؟ برزخی جامع

صورت خلق و حق در او واقع

متصل با حقایق جبروت

مشمول بر رقایق ملکوت

پس هر گاه از اختیار و آزادی ای که به طور کامل منحصر آبه او داده شده، سوءاستفاده کند و سرمایه های گرانبهای عقل و فطرت را تباه سازد، بدیهی است که به مراتب از دیگر جانورها که چنین بضاعتی نداشته اند، گمراه تر و بدکارتر

۱۹. تفسیر نوین، ص ۳۴۱-۳۴۵ با تلخیص.



مركبات، دارای بهترین ترکیب و تسویه و تعدیل می باشند، ولی همه آنها استعدادهای تقویمی ندارند تا خود را در مسیر تکامل در آورند و گرچه گیاهها و حیوانات دارای قوا و استعدادهای مقوم و محدود هستند، ولی این انسان است که در میان بهترین و برترین مقومات فطری و غریزی و ارادی آفریده شده و هرچه بیشتر قابلیت تکامل دارد و می تواند خود را از مقومات حیوانی برهاند و آزاد شود. و چون برتری و قابلیت کمال هر موجودی وابسته به همین قوا و استعدادهای مقوم است، هرچه سرشت و ترکیب این مقومات نیکوتر باشد، قدرت تحرک و تکامل بیشتر است و انسان در حد نیکوترین و برترین مقومات آفریده شده: **ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم**. این سوگندها **والنّین والزیتون...** شواهد و نمونه هایی از مقومات جسمی و روحی انسان است. انجیر و زیتون دو گونه میوه مرکب از مواد عنصری و دو نوع غذای طبیعی و به اندازه و سالمند که در کارخانه اعضای درخت ساخته و پرداخته می شوند و در دسترس انسان قرار می گیرند و به کامش می رسند و منشأ پرورش و قوام بدنش می گردند و هر دو مکمل یکدیگرند و هر دو شاهد محسوس از تعدیل کامل و تقویم احسن و ساختمان بدنی انسان می باشند.

کوه سینا و سرزمین پیوسته به آن که محل اولین تابش وحی کامل و نزول شریعت است شاهد بهترین تقویم قوای فکری و اخلاقی انسانند، شریعت الهی که نخست از آنجا طلوع نمود راه تعالی و به فعلیت رسیدن نیروهای معنوی انسان و نمونه های گزیده ای از آن را نمایاند. بلد امین هم نمونه ای از شهر و اجتماعی را نشان داده که منادیان خدا و مردان گزیده پایه گذاری نموده اند و شریعت کامل الهی از آن طلوع نموده و در آن تحقق یافت. این سوگندهای چهارگانه ضمناً و صریحاً، به آفاق طلوع و گسترش و انعکاس وحی در مرزهای میان شرق و غرب است تا شاید انسان غافل و رها شده و ساقط گشته را به قوای فعال و مقومات عالی خود متوجه و هشیار کند و طریق تکامل و تعالی را به او بنمایاند. همان انسانی که قوای بدنی و روحیش به صورت احسن تقویم سرشته گشته و با این سرشت می تواند خود را به برترین مقام برساند: **لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم**.

چون الف و لام الانسان، اشاره به نوع و راجع به سرشت اصلی یا منصرف به فرد کامل می باشد، از افرادی که دچار انحراف ها و نقص ها هستند، متصرف است. زیرا نقص

در مقومات اصلی، عوارضی است که از عوامل تکوین یا انحراف های ارادی ناشی شده است.

ثم ودناه اسفل سافلین: عطف به ثم فاصله و تأخیر رددناه را از خلقنا الانسان... می رساند. رد، برگرداندن از وضع و حالتی است که پیش از رد متناسب و شایسته مردود بوده. چنان که ارجاع، برگرداندن به سوی وضع و حالتی است که شایسته مرجوع است. اضافه اسفل شاید که اضافه به متعلق و مفضل علیه مقدر، یا اضافه به مفضل علیه باشد. سپس او را از مقام اصلی و شایسته اش به جایگاه پست تری برگرداندیم که از آن سافلین است یا او را به پایین تر از پایین ها برگرداندیم. بنابر معنای اول اسفل سافلین در مقابل اعلی علین و مقام اصلی و مقدر انسان است و بنابر معنای دوم می شود اسفل سافلین در مقابل احسن تقویم یا اعلی علین باشد. به هر صورت جمع مذکر سافلین، مانند علین ناظر به مراتب پست است، چنان که علین وصف مراتب و مقامات بلند است. سافلین وصف مراتب پستی است که قوا و مقومات انسانی تا حد غرایز پست ترین حیوانات تنزل یافته است.

صفت لازم سافلین با دوران پیری چنان که بعضی گفته اند تطبیق نمی نماید، زیرا پیری صفت عارضی و بعد از مراحل رشد است و نیز این تطبیق و مانند آن با سیاق آیات و استثناء الا الذین آمنوا، تناسب ندارد و انسان در مرحله پیری به اسفل سافلین بر نمی گردد، در این مرحله گرچه قوای جسمی ناتوان و سست می شود: «ومن نعمة ننكسه فی الخلق» ولی قوای عقلی و اخلاقی نیرومندتر می گردد. ظاهر آیه همین است که انسان در عالی ترین و بهترین صورت تقویم و تقدیر شده آنگاه به سوی پست ترین موجودات فرود آورده شده. پست ترین مراتب صورت حیاتی همان صورت های بسیط و اولی حیات گیاهی و حیوانی است. این تنزل به مقتضای اراده حکیمانه پروردگار بوده تا با همان مقومات مکمون از حدود عوالم حیات بگذرد و به سرحد فطرت و بیداری کامل قوا و غرایز حیوانی رسد و گرفتار جوانب مختلف شود و در میان این جوانب، اراده و عقل فطریش بیدار و فعال گردد و طریق

پس انسان حقیقی که خلیفة الله است، مسجود ملائکه است، همه چیز برای اوست و بالاخره دارنده همه کمالات انسانی است، انسان به علاوه ایمان است نه انسان منهای ایمان. انسان منهای ایمان، کاستی گرفته و ناقص است. چنین انسانی حریص است، خونریز است، بخیل و ممسک است، کافر است، از حیوان پست تر است.

در قرآن آیتی آمده است که روشن می کند انسان ممدوح چه انسانی است و انسان مذموم چه انسانی است. از این آیات استنباط می شود که انسان فاقد ایمان و جدا از خدا انسان واقعی نیست. انسان اگر به یگانه حقیقی که با ایمان به او و یاد او آرام می گیرد، پیوندد، دارنده همه کمالات است و اگر از آن حقیقت یعنی خدا جدا بماند، درختی را ماند که از ریشه خویشتن جدا شده است. ما به عنوان نمونه دو آیه را ذکر می کنیم:

والمصر. إن الانسان لفی خسر. إلا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر. [سوره عصر]

«سوگند به عصر، همانا انسان در زیان است، مگر آنان که ایمان آورده و شایسته عمل کرده و یکدیگر را به حق و صبر و مقاومت توصیه کرده اند.»

ولقد ذرنا لجهنم کثیرا من الجن و الإنس، لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعمین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل. [اعراف، آیه ۱۷۹]

«همانا بسیاری از جنیان و آدمیان را برای جهنم آفریده ایم (پایان کارشان جهنم است)، زیرا دل ها دارند و با آنها فهم نمی کنند، چشم ها دارند و با آنها نمی بینند، گوش ها دارند و با آنها نمی شنوند. اینها مانند چهارپایان بلکه راه گم کرده ترند.»^{۲۱}

پس این انسان است که با قرار گرفتن در مسیر «فطرت» و «کشش ها و جاذبه های» غیر مادی می تواند کمال والای خود را رقم بزند، از چنبر زشتی ها برهد، و در کوران حوادث با نگرستن به ارزش های والای معنوی و قرار گرفتن در پرتو نفحات الهی به

۲۰. پرتوی از قرآن، ص ۱۶۶-۱۶۹.

۲۱. تفسیر المرآة، احمد مصطفی المرغی، ج ۳۰، ص ۱۹۵؛ التفسیر القرآن للقرآن عبدالکریم خطیب، ج ۸، ص ۱۶۱۶-۱۶۲۰، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، سید عبدالحسین طیب، ج ۱۴، ص ۱۵۹؛ تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۴۴؛ التفسیر المحدث محمد عزة دروزه، ج ۱۲، ص ۱۶۳؛ قیس من نور القرآن الکریم، ج ۱۶، ص ۲۶۹؛ التفسیر المنیر، ج ۳۰، ص ۳۰۶؛ التفسیر الواضح، ج ۳۰، ص ۸۸۰؛ معارج التفکر و دقائق التذکر، ج ۲، ص ۴۰۳-۴۰۴ و ...

۲۲. مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۷۳-۲۷۴.

استقلال و اختیار به رویش باز شود. اگر در این مرحله مقومات انسانی اش تقویت شود، می تواند خود را از جوانب پست برهاند و بر آنها حاکم گردد و اگر در معرض دریافت امدادها واقع نشد و یک یا چند از جوانب و قوای بهیمی بر عقل و اراده فطریش چیره گردید، خوی و غرایز آن را می پذیرد و به همان صورت درمی آید و همان می شود؛ زیرا واقعیت هر موجودی وابسته به صورت معنوی آن است نه شکل و هیأت ظاهری آن و چون غرایز هر حیوانی محدود است و انسان محکوم غرایز، دارای اختیار نامحدود در شهوات و بی بند در اعمال و منشأ هرگونه فساد و تجاوز می شود، از هر حیوانی پست تر و از هر سافلی سافل تر می گردد.^{۲۰}

آنچه را که تا بدین جا از مفسران نقل کردیم، نشانگر حرکت اختیاری انسان در دو سوی صیورورت، و رسیدن به اوج معرفت و نیک نهادی و یا سقوط در پست ترین و رذل ترین مراحل ممکن برای انسان است. مفسران بسیاری با تفسیر و تبیین و تحلیل هایی گونه گون آورده اند.^{۲۱}

اکنون یک بار دیگر در آنچه تاکنون آوردیم، تأمل می کنیم. انسان چگونه موجودی است؟ انسان در نگاه قرآن موجودی زشت است یا زیبا؟ یا انسان موجود زشت و زیباست؟ آن هم زشت زشت، و زیبای زیبا؟ آیا انسان موجودی دوسرشتی است؟ قرآن که انسان را بسیار ستوده است و فراوان بر او طعن زده است، به واقع از چه منظری بر انسان می نگرد؟ باز هم از استاد شهید بشنویم:

حقیقت این است که این مدح و ذم، از آن نیست که انسان یک موجود دوسرشتی است: نیمی از سرشتش ستودنی است و نیم دیگر نکوهیدنی. نظر قرآن به این است که انسان همه کمالات را بالقوه دارد و باید آنها را به فعلیت برساند و این خود اوست که باید سازنده و معمار خویشتن باشد. شرط اصلی و صول انسان به کمالاتی که بالقوه دارد، «ایمان» است. از ایمان، تقوا و عمل صالح و کوشش در راه خدا برمی خیزد. به وسیله ایمان است که علم از صورت یک ابزار ناروا در دست نفس اماره خارج می شود و به صورت یک ابزار مفید درمی آید.

همه آنچه انسان را از اوج گرفتن باز می‌دارد، پشت پا زدن. قفس تن را بشکنند. جانفشانی کند، زندگی مادی را وانهد «ایثار» کند و از همه آنچه دنیامداران و حیوان صفتان و سیاه دلان برای رسیدن به آن «سر و دست» می‌شکنند بگذرد و ...

و هم او خود و با اراده خود و سوء اختیار خود، می‌تواند به مقتضای «فطرت» خود پشت پا بزند و از ابزار رشد و تعالی الهی، وارونه بهره گیرد و بدین سان نفهمد حقیقت را نبیند و حقایق را نشنود و خود را در کانون جاذبه های مادی قرار دهد، و به آنچه حیوانات دل خوش می‌کنند، دل خوش کنند؛ رسیدن به خوردن، «ترقه»، «شهوت رانی» برایش اصل باشد «استثثار» کند، و در سایه رسیدن به «خود» همه را قربانی کند؛ رذالت و پستی «طبیعت» ثانوی او گردد، به گونه ای زشتی، فساد، دژم خوبی از «بتر اود» چون درونش چنان شده است. به پندار من آوردگاه «طف»، نمونه روشن این حقیقت والای قرآنی است. دو اردوگاه این آوردگاه جلوه ای است بس روشن از تعالی انسان تا بدانجا که «جز خدا نبیند» و سقوطش بدانسان که به پست ترین و زشت ترین کارها خود را آلوده کند. به تاریخ برگردیم:

دواردو:

سرزمین «طف» ۲۳ از ۲ محرم تا ۱۱ محرم ۶۱ صحنه نمایش شگفتی است. آوردگاهی است بی نظیر. اردوگاهی است که درازنای تاریخ ماندندی بر آن نمی شناسد. چگونگی رویارویی دو لشکر پیروز علم و ترکیب درونی آن دو مجموعه، هدف ها، آرمان ها، روحیه ها و نگاهشان به دنیا، زندگی و فرجام آن و ... همه و همه شگفت انگیز است و تأمل کردنی. از پیشوایان این دو اردوگاه که بگذریم تأمل در نگرستن در چگونگی دواردو نیز حیرت آور است. حسین بن علی (ع) در ستیغ کرامت، انسانیت، والایی، بزرگی، شرف، رادی ... و تمامت ویژگی های الهی-انسانی است، و یزید در پست ترین و ناهنجارترین و زشت ترین و ناپاک ترین جایگاهی که انسان پس از سقوط در آن قرار می گیرد. چنین است شخصیت، منش و درونمایه چهره هایی که آن دو اردو را رقم زده اند. عباس محمود عقاد در کتاب زیبا و خواندنی اش «ابوالشهاد» در چهره نمایی از این دو طیف نوشته است:

موضع قاطع حسین [ع]، موضع صریح جوانمردی، سخاوتمندی، بزرگی و ایثار، در برابر دنیازدگی منفعت پرستی، دستیابی به لذت های حیوانی و ... است. هر دو [حسین (ع) و یزید] در این موضع ها در جایگاه نهایی آن ایستاده اند. حسین در دستیابی به شرافت، کرامت انسانی و غیرت بر حق مداری و ستیز با نفاق و سازش به پیروزی

رسید. از سوی دیگر یزید نیز در دستیابی به پست ترین مراحل سقوط انسانی، آزمندی و شکم بارگی، پستی و فرومایگی، ذلت و تن دادن به خردترین چیزهای مقتضای سبعت و هوی و هوس پیروز شد!

حسین در واپسین شب زندگی که جز ساعت هایی با مرگ فاصله ندارد، به یارانش می گوید: اگر برای جدایی و «سرخویش گرفتن و برون رفتن از کربلای ما» در پرتو خورشید شرمگین هستید، از تاریکی شب بهره گیرید و بروید. اما آنان جز به مرگ سرخ در کنار حسین راضی نشدند ... پس از شهادت حسین فرماندار کوفه سرمست از باده پیروزی مردمان را به مسجد فراخواند و در انبوه اجتماع مردم از این چیرگی سخن گفت و آن را ستود و گفت: سپاس خدای را که راست گویان را بر دروغ گویان چیره ساخت ... هنوز سخن در کامش می چرخید که پسر مردی نابینا از گوشه ای از مسجد پرواز گرفت و بر فرمانداری که تازه از چیرگی سرمست شده است، فریاد زد که:

هان پسر مرجانه [تعمد در نسبت او به مادرش تنبه به چه و چها بودن مادر اوست] فرزندان پیامبران را می کشی و بر جایگاه صدیقان در منبر می ایستی و ... دروغگوی تو، پدر تو و آن کس است که ترا امارت داده است و پدر اوست.

۲۳. سرزمینی که سپاه امام (ع) در آن اردو زد و بالاخره رویارویی و نبرد هم در همان جا چهره بست، به نام های گونه گونی نقل شده است، از جمله به «طف»، «کربلا» مشهورترین این نام هاست. مورخان و محدثان آورده اند که امام (ع) چون بدین موضع رسید، پرسید این سرزمین چه نام دارد؟ گفتند: «کربلا» امام (ع) فرمود: اللهم انی اعوذ بک من الکرب والبلاء «خداوند من از غم و اندوه و بلا به تو پناه می برم» ... آنگاه با همراهانش سخن گفت و فرمود: «اینجا جایگاه غم و اندوه، زانو زدن مرکب های ما، فرود آمدن محمل ها و ریخته شدن خون ماست ...» ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۲؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۴۴؛ حیات النبیان، دمیری، ج ۱، ص ۸۷؛ درباره «طف» حموی نوشته است: ... طف سرزمینی است در حومه کوفه که مقتل حسین بن علی (ره) [ع] در آن واقع شده است. معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۰ و نیز ر. ک: الروض المطار، ص ۳۹۶؛ معجم ما استعجم، ج ۳، ص ۱۵۹.

ایشان - جلوه شگرفی دارد - ایشار، کرامت، شکوه، شهامت، تعهد، تعبد، حراست و حفاظت از امام (ع) و آل الله، ستهندگی، رزم آوری و ... جلوه هایی از واقع صادق حضور «قمر بنی هاشم» و «عبد صالح» خداوند در صحنه کربلا است. آن عزیز ارجمند را در والایی و ارجمندی همین بس که در کلمات معصومان (ع) با عناوینی چون: «عبد صالح»، «ایشانگری»، «بصیرت در دین»، «جانفشانی»، «ابتلاء نیکو» ستوده شده است، و در هنگامه قیامت از جایگاه برخوردار خواهد بود که تمام شهیدان بدان رشک خواهند برد^{۲۷} و ... این همه نشانی است از امکان صیروت انسان و رسیدنش به والاترین مرحله انسانی عروج به کمال والای الهی - انسانی، و مصداقی روشن برای تعبیر زیبای قرآنی از انسان «احسن تقویم».

آن سوی را بنگرید! عمر بن سعد بن وقاص فرمانده سپاه یزید و نفر دوم جریان طف در آن سوی نیز چهره ای شگفت دارد. او نیز انسان است، اما چگونه انسانی؟! انسانی مصداق روشن سقوط در «اسفل ساقلین». سرسپردگی به نظام حاکم، آزمندی در رسیدن به قدرت، فرومایگی پستی و رذالت، ترسویی، تحیر و سرگردانی از ویژگی های این چهره پلید، تیره جان تاریک روان و زشتخوی بداندیش است.^{۲۸} بسیاری از کسان، او را از پذیرش چنین موقعیت پلید و دست زدن به آن عمل شیطانی باز داشتند؛^{۲۹} اما او که از مسیر فطرت منحرف شده بود و کژراهی را پیشه خود ساخته بود و سرمستی دنیا، چراغ خرد را در جانش خاموش کرده بود و آزمندی حیوانی پرده ای زخیم در پیش دیده اش افکنده بود - بدان گونه که دیگر نه حق را می فهمید و ندای حق را می شنید و نه چهره زیبا حق را می دید - از آن همه نیک اندیشی ها و خیر خواهی ها

۲۴. ابوالشهاد، ص ۱۴-۲۳. آنچه به نقل از عقاد آوردم، از صفحات یاد شده به گونه گزینشی بود.

۲۵. درباره شخصیت و نیای این بانوی با فضیلت و اسوه شکیبایی جلالت بنگرید: *بطل الملقمی*، عبدالواحد مظفر، ج ۱، العباس، عبدالرزاق مقرر، ص ۱۲۵؛ *اهلام النساء المؤمنان*، ص ۴۹۷.

۲۶. *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۳۹۱؛ *الارشاد*، ج ۲، ص ۸۹؛ *الطبری*، ج ۴، ص ۳۱۵؛ *الکامل فی التاریخ*، ج ۳، ص ۲۸۴.

۲۷. اشاره به وصف امام سجاد (ع) از آن بزرگوار، امالی صدوق، ص ۳۷۳، مجلس ۷، ح ۱۰ و حضرت صادق (ع) *عمدة الطالب*، ص ۳۵۶؛ *قاموس الرجال*، ج ۶، ص ۲۹؛ زیارت آن بزرگوار منقول از امام صادق (ع)، *بحار الانوار*، ج ۱۰۱، ص ۲۷۸.

۲۸. *حیة الامام الحسین*، ج ۳، ص ۱۰۹-۱۱۴ به بعد. محقق عالیقدر باقر شریف قرشی به خوبی شخصیت ابن سعد را تحلیل کرده است.

۲۹. مانند خواهرزاده اش حمزة مغیره ... *حیة الامام الحسین* (ع)، ج ۳، ص ۱۱۴. به نقل از *انساب الاشراف*، ج ۱ و *الفتوح ابن اعثم*، ج ۵، ص ۱۵۲.

گزمه های حکومت بر سر پیرمرد هجوم بردند ... هنوز خورشید بامداد فراز نیامده بود که مردمان پیکر او را بر چوبه دار دیدند ... چنین بودند حسین و همراهان و هم اندیشان او که سودای شرف، کرامت و انسانیت داشتند که تا فراز مندترین نقطه عزت، حق مداری، بزرگی و سخاوت مندی اوج گرفتند و آن سوی، یزید و همگنان و همراهانش که در دست یابی به خست، رذالت، شکم بارگی و منفعت پرستی می تاختند و بدین سان دورترین جایگاه «سقوط جنبه انسانی وجودشان» سقوط کردند.^{۲۴}

ترسیمی است زیبا و نمایشی است گویا از واقع صادق دو سوی آن آوردگاه، و به گونه ای نشان دهنده «صیروت» انسان در جریان زندگی.

کلام عقاد، گویا و خواندنی است. اکنون پیش از بسط سخن، از دو چهره سخن می گویم؛ دو چهره ای که از همه برجسته ترند پس از پیشوایان این دو اردوگاه: ابوالفضل العباس در اردوی حسینی و عمر بن سعد در اردوی یزیدی.

عباس در دامن شیرزنی پاک سرشت، قهرمان بانوی پیراسته جان، بانمایی گشاده دست و برنادل، شیر اوژن و ستهنده، برآمده و رشد کرده است^{۲۵} و در محضر چنان پدر بزرگی، انسانیت، کرامت و ویژگی های انسانی - الهی بیاموخت و آنها را در جان درآمیخت و جوانی برومند شد. در کنار پدر در صحنه های اجتماعی و سیاسی حضور یافت و با حضور در گردونه های زندگی «بصیرت» و «آگاهی» فوق العاده ای فراچنگ آورد. به واقع عباس بن علی با بهره گیری از نعمت های الهی و حرکت در مسیر حق و مقتضای فطرت به بالاترین مراحل معرفت و اوج خصائص انسانی دست یافت و چنین شد که در هنگامه نبرد و در صحنه زندگی و مرگ چون «پیشنهاد و انهادن حسین (ع) و برگزیدن زندگی را» برای برادرانش، از زشت خوئی بدسگال و تاریک جان (شمر بن ذوالجوشن) شنید، بدون درنگ گفت:

نفرین خدای بر تو و «امان نامه ات» باد! آیا ما را امان می دهی در حالی که فرزند دخت رسول الله (ص) امانی ندارد؟^{۲۶}

پس از آن نیز ابوالفضل - این قهرمان بی بدیل صحنه رزم و

گذشت و با تردید در فرجام سرود:

يقولون: ان الله خالق جنة

و نار و تعذيب و غل يدین^{۳۰}

می گویند خداوند: بهشتی را آفریده است

و آتشی، و عذابی و غل زنجیری بر دستان

و چون ابن زیاد پس از واگذار کردن ملک ری به وی پیشنهاد جنگ با اباعبدالله الحسین (ع) را نیز پیشنهاد کرد، یک شب مهلت خواست و پس از آنکه شب را در اندیشناکی به صبح آورد، عزم را بر نبرد جزم کرد و سرود:

أتترك ملك الی والری بغیتی

ام ارجع مأثوماً بقتل حسین

وفی قتله النار الی لیس دونها

حجاب و ملک الی قره عینی^{۳۱}

آیا حکومت ری را وانهم در حالی که آن خواسته من است؟ یا اینکه با کشتن حسین گنهگار بازگردم در کشتن حسین آتشی است که در برابرش مانعی نیست؟ اما از سوی دیگر ملک ری هم نور چشم است.

بدین سان آنکه در چنبر هوس گرفتار می آید و در کمند زذالت و پستی قرار می گیرد و در سرآشویی سقوط افسار خویش برمی گیرد و می تازد، و زشتی و پلییدی را پیشه می سازد، فرجامی جز «تکذیب آیات الهی» و پشت پا زدن به «مقتضای فطرت انسانی» و سقوط در منجلاب درنده خویی نخواهد داشت که ثم کان عاقبة الذین استوا السوا ای ان کذبوا بایات الله و کانوا بها یستهزئون؛ «آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند گرفتند.»^{۳۲}

تیره بخشی، سیاه جانی و تاریک روانی ابن سعد تا بدانجا پیش می رود که سخنان تکان دهنده و وعده های الهی جاری بر زبان مطهر امام (ع) نیز در او تأثیر نمی کند و در برابر سفارش اکید امام در نشستی محرمانه برای سرباز زدن از نبرد با فرزند رسول الله به بهانه های پوچ و دنیامداری پلشتی چون از دست دادن، «خانه و کاشانه» و «باغ و راغ» پناه می برد، بهانه هایی که نشانگر نهایت ذلت، فرومایگی، زشتی و سقوط و قرار گرفتن در «اسفل سافلین» است.^{۳۳} اکنون بر سر سخن بازآیم و درباره در اردوی شکل دهنده آوردگاه طف سخن را پی بگیریم.

یزیدیان

بر پایه آنچه پیشتر آوردیم، اکنون چگونگی شکل گیری این دو اردو، هدف ها، ویژگی ها و آرمان هایشان را بررسی می کنیم.

۱-۱. عناصر شکل دهنده اردو

بررسی عناصری که بر روی هم سپاه یزید را شکل می دادند، تأمل برانگیز است. به ویژه از آن جهت که سمت و سوی کلی این مقال را شکل می دهد؛ یعنی چگونگی سیروورت انسان در زندگی و در مسیر حرکتی که به سوی فرجام دارد.

۱-۱. فرصت طلبان

در تاریخ کم نیستند کسانی که همواره با چشمانی تیز و نگران فرصت ها را می یابند. موضعی استوار و قاطع ندارند و می کوشند همواره با «جبهه غالب» باشند. به دیگر سخن «تذبذب» و حرکت با وجه غالب جامعه نه از روی باور به ارزش هایی که آن وجه غالب دارد، بل به لحاظ امتیازها و امکانات و ملازماتی که حرکت با غالب دارد، همسوی آن حرکت هستند. این گونه کسان از هوشیاری ویژه ای برای رنگ عوض کردن برخوردارند. به هنگام دگرسانی چهره و تغییر موضع هم هرگز حاشیه حرکت را نمی پسندند، بل در صف اول حرکت قرار می گیرند. یک نمونه از این گونه کسان شیبث بن ربیع است. او روزگاری «مؤذن» «سجاج» بود؛ به روزگار عمر اسلام آورد و در جامعه اسلامی زیست. در هنگامه شورش مسلمانان علیه عثمان شرکت کرد، و پس از آن در زمره اصحاب مولی (ع) شد و تا بدان جا پیش رفت که امام (ع) او را همراه «عدی بن حاتم» نزد معاویه فرستاد. در نبرد صفین همراه علی (ع) جنگید، اما در مسیر حرکت به سوی نهران از اطاعت امام (ع) سرباز زد و به خوارج پیوست، و پس از آن توبه کرد. پس از مرگ معاویه به همراه کسانی از سران کوفه، به امام (ع) نامه نوشت و با تأکید از آن بزرگوار برای رفتن به سوی کوفه دعوت کرد. آنگاه در سپاه یزید پس از «تمارض» شرکت کرد و فرماندهی بخشی از لشکر را به عهده گرفت. پس از حادثه کربلا و در هنگامه قیام مختار علیه امویان و

۳۰. همان، ص ۱۱۰.

۳۱. حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۱۱۳ به نقل از مرآة الجنان، ص ۱۳۲.

۳۲. سوره روم، آیه ۱۰.

۳۳. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۷۵؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱،

ص ۲۴۷؛ حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۱۳۴.

۳-۱. مسخ شدگان

در آوردگاه «طف» از کسانی کارهایی سر زده است که نمی شود بر این باور بود که آن گونه کسان هنوز حالت انسانی داشته و چنان کرده اند. انسان در مسیر انحراف از فطرت بی گمان تا تبدیل به «درنده خوئی» که هیچ چیز جز درندگی و انباشته ساختن درون از جسم و جان دیگران او را آرام نمی کند، پیش می رود.

این گونه کسان را که در سپاه یزید کم نبودند، اباعبدالله الحسین انسان های «مسخ شده» تلقی کرده است^{۳۷} و عالمانی هم که گروهی از سپاه یزید را «مسخ شدگان»^{۳۸} یاد کرده اند گویا متأثر از تعبیر امام (ع) بوده اند. آن که فرزند پیامبر (ص) را می بیند و او را می شناسد و به جایگاه والای او نیز اعتراف دارد، با این همه بدن مطهرش را آماج شمشیر می کند و روح مطهرش را می فسد، آیا انسان است؟ شمر بن ذی الجوشن به هنگام ارتکاب آن جنایت هولناک، خطاب به امام حسین (ع) به صراحت می گوید: تو را به شایستگی می شناسم، پدرت را، مادرت را، جدت را، با این همه از کشتن تو باکی ندارم.^{۳۹} سنان بن انس از ابن سعد می خواهد که گام هایش را به «طلا و نقره» آذین ببندد؛ چون بزرگواری را به قتل رسانده است که پدر و مادری بی مانند دارد.^{۴۰} مسروق بن وائل، می گوید در پیشاپیش سپاه می تاختم تا فرصت دست یافتن به «سر حسین (ع)» را از دست ندهم.^{۴۱}

یا حرمله که گلوی کودکی خردسال را با تیر گوش تا گوش برید^{۴۲}، یا درنده خویانی که دختران نوجوانان را به تازیانه می زدند و ... اینان یکسر مسخ شده بودند. اینان را به هیچ درنده ای نمی توان مانند کرد. اینان جز با تعبیر لطیف قرآن (اسفل سافلین) یادکردنی نیستند.

۳۴. الأعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۵۴؛ قاموس الرجال، ج ۵، ص ۲۸۸؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۸۰.

۳۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۰۲.

۳۶. حیات الامام الحسین، ج ۳، ص ۳۰۰ به نقل از کنوز الفاطمین، ص ۵۴؛ مقتل الحسین، ص ۲۳۰ و ...

۳۷. مقتل الحسین، خوارزمی. چون زهیر بن قین به زمین افتاد امام (ع) فرمود: «لا یبعدنک الله بازهیر و لعن الله قاتلک، لعن الذین مسخهم قرده و خنازیر»

۳۸. محقق عالیقدر حضرت شیخ باقر شریف قرشی، حیات الامام الحسین، ج ۳، ص ۱۵۷.

۳۹. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۶.

۴۰. الیلایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۸۹.

۴۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۲۲؛ المنتظم، ابن جوزی، ج ۵، ص ۲۴۱؛ الکامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۵؛ عبرات المصطفین، محمودی، ج ۲، ص ۱۳۰؛ ایقان الفیثمه، ج ۱، ص ۶۱۴ و ...

۴۲. الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۸؛ تنساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۷؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۲۲. نقل های مختلف آن را بنگرید در مع الרכب الحسین (الجزء الرابع مع الامام الحسین فی كربلاء) ص ۴۰۶.

قاتلان امام حسین (ع) مختار را همراهی کرد و ریاست «شرطه» (=پلیس) مختار را به عهده داشت و بالاخره در هشتاد سالگی در کوفه پس از این همه تلون، جنایت و شیطنت در کام مرگ رفت.^{۳۴}

از این گونه کسان - گویا این که نه در این حد از تلون و فرصت طلبی - باز هم بودند، کسانی که «نان را به نرخ روز» می خوردند، و از هر سوی که باد بوزد، بدان سوی می روند. آیا نه این است که این گونه کسان از مقتضای فطرت که داشتن موضعی است خدایی و مآلاً حرکت است در مسیر حق و در مدار حق منحرف شده اند و در جهت سقوط به «اسفل سافلین» گام برمی دارد.

۲-۱. جیره خواران

انسانی که از مسیر «فطرت» پاکش جدا می شود و جذبها و کشش های دنیایی برایش هدف می شود، در مسیر دست یابی بدان از هرگونه حق، نیکی، صداقت و ... دست می شویید. این گونه کسان گاه در مسیر دستیابی به این هدف، جنایت های بزرگی انجام می دهند و گاه آنچه را که برای دستیابی بدان خیز برداشته اند و با حق به ستیز برخاسته اند، بسی ناچیز است. اینان در هنگامه نبرد، و پس از آن به هنگام غارت «خیمه ها» زشت ترین و پست ترین و رذالت بارترین صحنه های آزمندی را به نمایش گذاشتند.

مردکی، زیور فاطمه فرزند امام حسین (ع) را می کند و در همان حال اشک می ریخت! فاطمه گفت چرا گریه می کنی؟ گفت خلخال فرزند پیامبر (ص) بر بایم و گریه نکنم!؟ گفت: اگر چنین است رهایش کن! گفت از آن می هراسم که کسی جز من بدان دست یابد.^{۳۵}

قیس بن اشعث که یکی از فرماندهان سپاه یزید بود، جامه امام (ع) را ربود و اخنس بن مرشد «عمامه» امام را و پلیدتر از همه آنکه چون چیزی نیافت، برای دست یافتن به «انگشتر» امام (ع) انگشت مطهر را برید^{۳۶} و ... شگفتا که انسان چون در مسیر سقوط قرار می گیرد تا به کجا می رود. آیا بهتر از تعبیر قرآنی می توان برای آن مرحله، رقم زد: ثم دفناه الی اسفل سافلین.

۴-۱. ترسویمان ناخشنود

ابن زیاد مردمان را به مسجد فراخواند و پس از خطابه‌ای آمیخته به بزرگداری آل سفیان و تطمیع و تهدید مردم، از تمام آنان خواست که برای نبرد با فرزند رسول الله (ص) از کوفه خارج شوند. ۴۳ آن‌گاه پنهان‌پژوهانی برگمارد تا کسی در کوفه نماند، و کسی به یاری حسین (ع) نشتابد. مردی از قبیله «همدان» برای مطالبه ارث خود به کوفه آمده بود. او را دستگیر کردند و به نزد ابن زیاد آوردند و دستور داد گردنش را زدند ۴۴. این اقدام پلید، بارهای بار اتفاق افتاد. جاسوسان ابن زیاد، رهگذران می‌گرفتند و می‌آوردند و برای ایجاد وحشت و هراس، گردن می‌زدند ۴۵. بدین سان تمام مردم راهی «طف» شدند؛ و کسانی نیز که به هیچ روی بر چنین حرکت زشتی باور نداشتند، از ترس جان و مال و ناموس راهی کربلا شدند و سیاهی لشکر یزید گشتند.

چنین است که بسیاری از کسان چون از کوفه بیرون می‌آمدند و در اردوگاه وارد می‌شدند، به دنبال موقعیت مناسبی بودند تا فرار کنند. از ابن روی بلاذری می‌نویسد: فرماندهان با هزار نفر حرکت می‌کردند و چون به کربلا می‌رسیدند، سیصد یا چهارصد و یا کمتر از آن را به همراه داشتند. ۴۶

سعد بن عبده می‌گوید: پیرمردانی از «کوفه» به هنگام نبرد امام حسین (ع) بر بلندایی ایستاده بودند. گریه می‌کردند و می‌گفتند: خدا یا یاری و پیروزی را بر او فرو فرست. ۴۷ گفتم: ای دشمنان خدا، چرا پایین نمی‌آید که او را یاری کنید. بسیاری از این گونه کسان در حرکت «تواین» علیه بنی امیه شرکت جستند. به واقع شکل‌گیری آن حرکت در همان سال ۶۱ بیشتر به لحاظ وجود این گونه کسان در سپاه یزید بود که از سر تهدید و ارباب در آن جریان شرکت کرده بودند و فشار و جدان آرامشان نگذاشت و پس از بازگشت به کوفه پس از مدتی کوتاه، حرکت «تواین» را شکل دادند.

۵-۱. خوارج

برخی از محققان بر این باورند که در جنگ علیه اباعبدالله الحسین (ع) بازمانده‌هایی از خوارج نیز شرکت داشته‌اند. علامه جلیل‌القدر شیخ باقر شریف قرشی نوشته‌اند:

از عناصری که در جنگ با امام شرکت کردند، خوارج هستند. آنان از کینه‌توزترین مردم علیه خاندان نبوی بودند؛ از آن روی که علی (ع) در نهروان با آنان جنگیده بود. به واقع آنان برای انتقامجویی از آن واقعه برای کشتن عترت پاک پیامبر از هم پیشی می‌گرفتند. ۴۸

مورخان از جمله از سعد بن حرث انصاری عجلانی کوفی و برادرش، یاد کرده‌اند که از خارجیان بودند و در جنگ علیه امام شرکت جسته‌اند، اما در واپسین لحظات نبرد و به هنگام «استغاثه» امام (ع) به آن بزرگوار ملحق شده و به شهادت رسیده‌اند. ۴۹

۶-۱. ناآگاهان اسیر تبلیغات

شبکه تبلیغاتی کسانی که سیاست و در پی آن ثقافت و مرجعیت سیاسی و فکری را پس از پیامبر (ص) رقم زده بودند، علیه «ال‌الله» شگفت‌انگیز است. سال‌ها از آن ماجرا می‌گذرد؛ هرگونه حق‌نمایی و حق‌گویی ممنوع است. سخن از «علی و آل علی» کیفری سخت دارد. حاکمیت حتی به لحاظ جلوگیری از گسترش یاد و نام علی و اهل بیت (ع) و نیز جریان وابسته بدان و نیز بر ملا شدن آنچه با حاکمیت و رجال حاکم و جریان حاکم بوده است، از تدوین و نشر کلام پیامبر (ص) جلوگیری گرفته است ۵۰ و اکنون که ۶۱ هجری است و بیش از دو نسل گذشته است، کسان بسیاری از حقیقت زلال چیزی نمی‌دانند، و آنچه می‌دانند «آمیزه‌ای از حق و باطل» است که حاکمیت بدان‌ها القا کرده است. برای آنان «خلیفه»، «خلیفه‌الله» است و اراده او اراده الهی. هر آنچه در برابر او و علیه او باشد، «باطل» است و ... در چنین حال و هوایی، بعید نیست که کسانی «حسین بن علی (ع)»

۴۳. الفتوح ابن اعثم، کوفی، ج ۵، ص ۱۵۷؛ نفس المهموم، ص ۲۱۳؛ الامام الحسین واصحابه، ج ۱، ص ۲۲۷؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۵.
 ۴۴. هرات المصطفین، ج ۲، ص ۴۲۹ به نقل از انساب الاشراف بلاذری.
 ۴۵. الاخبار الطوال، ص ۲۵۲؛ الامام الحسین واصحابه، ج ۱، ص ۲۲۹؛ مقتل الحسین، مقرر، ص ۲۴۱.
 ۴۶. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۴.
 ۴۷. همان، ص ۴۲۴؛ طبری، ج ۵، ص ۳۹۲.
 ۴۸. حیات الامام الحسین، ج ۳، ص ۱۵۸.
 ۴۹. ابصار العین، ص ۱۵۹ به نقل از الحقائق الوردیه، ص ۱۲۲ و نیز ر.ک: تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۱۲؛ قاموس الرجال، ج ۵، ص ۲۸؛ مستدرکات علم الرجال، ج ۴، ص ۲۷.
 ۵۰. در باب منع تدوین حدیث و رازها و رمزهای آن که اینک به اشارتی آن را آوردم در مقامی دیگر به تفصیل و با تکیه بر منابع و مصادر بسیار سخن گفته‌ام، بنگرید به: مجله علوم حدیث، شماره ۸، ص ۷.

دنیا گم (و نابود) شد؛ با این حال، می پندارند کار نیک انجام می دهند.

حضرت صادق (ع) در ضمن زیارت «اربعین» امام حسین (ع) به تمام و یا بخشی از آنچه آوردیم، اشارتی بلیغ دارند: ... وقد توازر عليه من قرته الدنيا، وباع حظه بالارذل الأدنى، وشرى آخرته باليمن الأوكس وتقطرس وتودى في هوى وأسخط نبيك وأطاع من عبادة أهل الشقاق والنفاق وحملة الأوزار المستوجبين النار... ۵۴

ویژگی های اردوی یزیدی

مجموعه ای بد انسان که گذشت، روشن است که نه از باوری درست برخوردار است و نه از اندیشه و عملکردی استوار. محقق عالیقدر شیخ باقر شریف قرشی، ویژگی های سپاه یزید را رقم زده است که با اندکی تفصیل و گاه تلخیص و افزونی مستندات، می آورم:

۱. بی ارادگی

سپاهیان یزید از موضعی استوار برخوردار نبودند تا بر اساس آن از اراده ای قوی و محکم برخوردار باشند بسیاری از آنان با تهدید و تطمیع به میدان نبرد آمده بودند. به گفته فرزدق بسیاری از آنان «دل هایشان» با امام و شمشیر هایشان علیه امام (ع) بود. ۵۵ آنان نامه نوشته بودند، از امام (ع) دعوت کرده بودند و اکنون پیمان شکسته در برابر امام (ع) ایستاده بودند. آن پیشینه، وجدان آنها را آرام نمی گذاشت. از سوی دیگر بسیاری از آنان امام (ع) را خوب می شناختند و از جایگاه والایش آگاه بودند از این روی تصمیم نبرد علیه امام (ع) برایشان آسان نبود. ۵۶

۲. اضطراب و سرگردانی

اضطراب، سرگردانی، یکی دیگر از ویژگی های این اردو است. آنان به خیانت خود آگاهند و از این که پیمان شکسته اند، درونی ناآرام داشتند. آنان می دانستند که بر پرتگاه باطل ایستاده اند

۵۱. امالی صدوق، مجلس ۲۴، ص ۱۷۷، ح ۱۷۹.

۵۲. همان، مجلس ۷۰، ص ۵۴۷، ح ۷۳۱؛ الخصال، ص ۶۸، ح ۱۰۱.

۵۳. حضرت باقر (ع) این جو سیاه و خفقان و سکوت جهل آفرین را در کلامی بلند به گونه ای تنبیه آفرین باز گفته اند، بنگرید به: شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴؛ الامام الصادق (ع)، ابوزهراء، ص ۱۱۱-۱۱۲.

۵۴. التهنیب، ج ۶، ص ۱۲۶.

۵۵. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۶؛ المقصد الفرید، ج ۲، ص ۲۶۸؛ الاخبار الطوال، دینوری، ص ۲۴۵.

۵۶. حیاة الامام الحسین (ع)، ج ۳، ص ۱۵۴.

را نشاناسند و او را که علیه حکومت قیام کرده است، «خارجی» تلقی کنند و برای جنگ با او بر هم پیشی بگیرند و این عمل را «قربه الی الله» انجام دهند. امام حسن (ع) در کلامی تنبیه آفرین، خطاب به امام حسین (ع) فرموده است:

هیچ روزی همانند روز تو نیست [روز شهادت] سی هزار بر تو هجوم می آورند، همه ادعا دارند که امت جد ما هستند و پیروان دین اسلام. آنان گرد می آیند ۵۱ تا تو را بکشند، خونت را بریزند، حرمتت را بشکنند، و زنان و فرزندان را به اسارت برند و...

حضرت سجاد (ع) نیز در ضمن کلامی فرمودند:

هیچ روزی چونان روز تو نیست، سی هزار نفر بر تو هجوم آوردند، همه خود را امت محمد می دانستند و با کشتنت آهنگ «تقرب به خدا» داشتند... ۵۲

اینان چگونه می اندیشیده اند؟ چگونه بار آمده بودند؟ حضرت سجاد (ع) در ادامه سخن می فرماید:

امام (ع) آنان را به یاد خدا تنبیه می داد، پند نمی اندوختند؟ یادآوری ها در آن ها اثر نمی کرد تا بالاخره فرزندان پیامبر (ص) را از سر تجاوزگری و ستم پیشگی و دشمنی با خدا به شهادت رساندند.

آنان از روزی که چشم باز کرده اند، یکسر علیه علی و فرزندان او و همگامان و همراهانش سخن شنیده اند. آنان در روزگاری شگفت برآمده اند؛ در روزگاری که همه، همه گونه سخن را علیه «تجسم حق» یعنی «آل الله» می توانستند بگویند، اما از این سوی نه کسی امکان سخن گفتن داشت و نه زمینه دفاع از یاوه هایی که دست های آلوده خلافت مداران می پراکنند؛ روزگاری که به واقع «سنگ ها بسته و سگ ها» رها بودند. ۵۳ در چنین فضایی، ساده دلانی ننگ اندیش به قصد قربت جنایت می کنند و در راستای «اسفل سافلین» گام بر می دارند و «خسران آمیزترین» اعمال را انجام می دهند.

هل أتيتكم بالآخسرين اصملاً. الدين ضل سعيهم في الحياة الدنيا وهم يحسبون أنهم يحسنون صنماً؛

بگو «آیا به شما خبر دهیم که زیان کارترین (مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟ آنها که تلاش هایشان در زندگی

آنچه آوردیم اندکی از ویژگی های اردوی یزیدی بود، و به پندارم در ترسیم چهره زشت آنان تا حدودی گویا و رسا. اکنون بیفزایم که در منابع روایی، تاریخی و در بیان و تبیان عالمان نیز گاهی از آنان با عناوینی سخن رفته است که اشارتی بدان خالی از فایده نخواهد بود.

شیمه آل ابوسفیان یا شیمه الشیطان

در هنگامه نبرد که ابا عبد الله الحسین (ع) یکبار دیگر آهنگ «خیام» کرد و دشمن از هر سوی به آن امام همام حمله می آورد، نیروهای همراه شمر بن ذی الجوشن بین امام (ع) و خیام قرار گرفتند و آهنگ «خیام» کردند. امام (ع) فریاد زد:

یا شیمه آل ابی سفیان ان لکم یکن لکم دین و کتم لانهافون المعاد
فکونوا احرا و اافی دنیا کم ... ۶۱

هان ای «شیمه آل ابوسفیان» اگر دین ندارید و از روز واپسین نمی هراسید، در دنیا آزاده باشید...

مسخ شدگان

امام حسین (ع) پس از شهادت شیر بیشه شجاعت و قهرمان ایثار، زهیر بن قین، در کنار قامت خونین او ایستاد و فرمود:

لن الله قاتلک لمن الذین مسخهم قرده و خنزیر . ۶۲

طعام = پست ترین پست ها

امام (ع) در کلامی که پیشتر آوردیم، خطاب به شمر بن ذی الجوشن فرمود:

... این پست ترین پست ها را از هجوم به خیام جلو گیرید!

فساد گستران

امام (ع) در سخنی بلند و بیدارگر و ارجمند در تبیین چرایی حرکت خود، فرمود: «اینان از شیطان پیروی کردند و از پیروی

۵۷. همان، ص ۱۵۴؛ برخی دیگر از گفته های او را در مواردی در هنگامه عاشورا بنگرید: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۲۱.
۵۸. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۹؛ حیات الامام الحسین (ع)، ج ۳، ص ۱۵۵.
۵۹. حیات الامام الحسین (ع)، ج ۳، ص ۱۵۵.
۶۰. حیات الامام الحسین (ع)، ج ۳، ص ۱۵۶.
۶۱. اندکی در نقل های مختلف منابع اختلاف وجود دارد. بنگرید: اللهوف، ص ۱۷۱؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۳۳؛ الفصول المهمة فی معرفة الائمة، ج ۲، ص ۸۲۷. در نقل ابن صبیح آمده است یا «شیمه الشیطان». مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۲۳؛ البیان والتبیین، جاحظ، ج ۳، ص ۱۷۱؛ کشف القمه، ج ۲، ص ۱۲۶ و ...
۶۲. مقتل الحسین، للخوارزمی، ج ۲، ص ۲۴.

و حسین (ع) و یارانش بر مسیر حق گام برمی دارند. شبت بن ربیع که پیشتر از او سخن گفتیم و در سپاه یزید فرماندهی بخشی از سپاه را به عهده دارد، از این حالت پرده بر گرفته است:

همراه علی بن ابی طالب و فرزندش حسن، پس از او پنج سال با خاندان ابوسفیان جنگیدیم، سپس بر فرزندش که بهترین مردم زمین است، هجوم آوردیم. در کنار خاندان معاویه و فرزند سمیه زناکار با وی جنگیدیم. به خدا، خداوند هرگز به مردم این سرزمین خیری عطا نخواهد کرد و آنان را به نیکی موفق نخواهد ساخت. ۵۷

این سخنان به روشنی نشانگر حد و حدود اضطراب درونی شبت بن ربیع است و بی گمان صدها تن از آن اردو در چنین اضطراب و تحیر به سر می بردند. چنین است که عمر بن حجاج از فرماندهان سپاه یزید با توجه به این اضطراب و تحیر، فریاد زد: در جنگ با اینان که از دین خدا خارج شده اند، تردید نکنید. ۵۸

آقای قرشی به نکته مهمی اشاره می کنند و آن اینکه هیچ کدام از سپاه یزید، به هنگام نبرد «رجز» نخواندند. روشن است که رجزها سروده های رزمی بود که همگان برای بر نمودن جایگاه خود و وصف برتری های خود و گزارش موضع رزمی، می خواندند و گاه چونان سلاحی برنده علیه دشمن به کار می گرفتند. سپاهیان یزید، گویا گنگ بودند و زبانشان به فنخر و افتخار گشوده نمی شد. به واقع آنان در موضعی ایستاده بودند که به هیچ روی استواری نداشتند و آن موضع را موضعی شایسته و بایسته نمی دیدند تا بدان ببالند و بر آن بنازند. ۵۹

۳. فسق

آنکه از حق روی می گرداند، و به باطل روی می آورد، مرزها را می شکند و از چهارچوب انسانی و مقتضای فطرت بیرون می رود، «فاسق» است. گناه می کند؛ نفس انسانی را به زشتی می آلود و کم رنگ پلیدی می گیرد و ... یزیدیان «فاسق» بودند، و به انواع گناه ها آلوده. مورخان آورده اند که گروه حامل سرهای مطهر شهیدان، در مسیر راه و در هنگام اطراق، پایکوبی می کردند، شراب می نوشیدند^{۶۰} و ... در آنچه پیشتر آوردیم نیز نمونه هایی از بداندیشی و زشت کرداری و فسق و فجور آن پلیدان نمایان شد. اینان کسانی بودند که از مسیر حق منحرف شده، در مسیر خلاف مقتضای فطرت خود، حرکت می کردند و در این مسیر انحراف سقوط کردند و به منجلا ب زشتی ها و پلیدی ها فرورفتند؛ آن هم گاه به مراحل که با هیچ تعبیر نمی شود آن را نمایاند جز با تعبیر تنه آفرین و تأمل برانگیز «اسفل سافلین».

رحمان، روی برتافته اند.

... اظهار الفساد = فساد گسترده اند. ۶۳

و نیز: «جاهلان»، «طغیانگران»، «پلیدترین حزب‌ها و گروه‌ها»، «دارای دل‌های تیره و سیاه»، «گروه زشت و پلید»، «کشندگان پیامبران و فرزندان پیامبران»، «ناپاکان، ناپاک‌زادگان»، «حرامخواران»، «روی تافته‌گان از کتاب الله»، «ستم‌گستران»، «سفیان»، «جباران» و ... این‌ها و جز اینها ویژگی‌هایی است که در خطابه‌ها، کلمات نامه‌ها و گفتگوهای امام(ع) درباره اردوی یزیدی آمده است. نیز در بیان و بنان عالمان، همه نشانگر پلیدی، پستی، زشتی، پلشتی و سقوط آنان از اوج انسانی به حضیض حیوانی و مغاک «اسفل سافلین» است.

حسینیان

اکنون و پس از آنکه در نگاهی گذرا از عناصر شکل‌دهنده و نیز از اهداف ویژگی‌های سپاهیان یزید و اردوی تبه‌کار یزیدی سخن گفتیم و نشان دادیم که آنان مصداق روشن سقوط به «اسفل سافلین» بودند، برآنیم که عناصر شکل‌دهنده و اهداف و ویژگی‌های حسینیان را بنگریم و با نگاهی به آن چهره‌های منور، شاهد «اوج و عروج» انسان باشیم؛ انسانی از مصادیق «احسن تقویم» چهره‌های منور این اردوی ارجمند را می‌توان در نگاه آغازین به دو گروه تقسیم کرد: ۱. موالی؛ ۲. اعراب.

۱. موالی

بر اساس پژوهش محقق عالیقدر حضرت شیخ باقر شریف قرشی، دوازده تن از اردوی حسینی از «موالی» هستند؛ ۶۴ بر اساس تحقیق علامه متبع حضرت شیخ محمد سماوی، پانزده تن. ۶۵ در این شمارش، این عالمان از واژه «موالی» معنای اخص آن را که در مقابل «آزاده» است، مراد کرده‌اند؛ کسانی مانند چون غلام ابی ذر، اسلم ترکی غلام امام حسین(ع)، سعد بن الحرث غلام علی(ع).

اینان نمونه‌های والای کرامت، شهامت، انسانیت و حریت به معنای واقعی کلمه و ایثار و از خودگذشتگی هستند. اینان که به ظاهر وابسته به لایه فرودین جامعه هستند، در مسیر صعود به کمالات انسانی و بهره‌گیری از زمینه‌ها و استعدادها بدان گونه چیره دست بودند که یکسر جذب‌ها و کشش‌های مادی را به یکسوی نهاده و در دست یازیدن به والایی‌ها و زیبایی‌ها سر از پا نمی‌شناختند. نمونه‌ای بیاورم:

چون بن حوی، غلام ابوذر که در حادثه طف مردی است که هرسال، در هنگامه نبرد و پس از شهادت تنی چند از یاران

امام(ع) از جمله حبیب بن مظهر، محضر امام می‌آید تا رخصت تبرد طلبد. امام(ع) می‌فرماید: چون! آزادی! ما را برای آسودگی و عافیت همراهی کردی، اکنون در راه ما زندگی را وامگذار. چون در حالی که اشک‌های بلورینش بر گونه‌هایش می‌غلغلتید، بر پاهای امام افتاد و بر آنها بوسه زد و با صدایی غم‌آگین گفت: من در رفاه بر سفره شما می‌نشستم، اکنون به هنگام دشواری رهایتان کنم؟ به خدای سوگند، بویم ناخوشایند، نیایم فرودست و رنگم سیاه است، بهشت را بر من ارزانی دار تا بدنم خوشبو گردد و تبارم شرافت یابد و چهره‌ام سپید گردد. به خدای سوگند از شما جدا نمی‌شوم تا این خون سیاه به خون شما درآمزد.

امام(ع) رخصت داد. چون بسان پرنده‌ای سبکبال به پرواز درآمد، سینه‌اش را باز کرد و چونان شیری آتش‌انگیز، یورش برد و خواند:

کیف تری الفجار ضرب الاسود
بالمشرقی القاطع المهند
بالسیف صلنا عن بنی محمد
أذب عنهم باللسان والید
...

فاجران! ضربه‌های سیاهان را با شمشیر برنده هندی چگونه می‌نگرند؟! با شمشیر از فرزندان محمد(ص) دفاع کردیم، با زبان و با دست از آنان دفاع می‌کنم. ۶۶ و ...

سبحان الله! چون چه جانی معطر و اندیشه‌ای منور، شخصیتی آزاده و رها شده از قفس تنگ کشش‌ها و جذب‌های دنیایی دارد که بدین سان عاشقانه و شیدا با امامش سخن می‌گوید و برای «وصال» پر می‌زند. اندیشیدن به شهد شیرین شهادت چه شهامتی در او به وجود آورده که چنین دلیر و بی‌باک از «مرگ» سخن می‌گوید، با چه تعبیری می‌شود از این همه والایی، رادی و عظمت سخن گفت. جایگاه «انسانی» او کجاست ... او مصداقی روشن از «احسن تقویم» است.

۲. هرب

در میان این گروه شخصیت‌های بزرگی هستند، چهره‌های

۶۳. تذکره الخواص، ص ۲۱۸.

۶۴. حیات الامام الحسین(ع)، ج ۳، ص ۱۵۲-۱۵۳.

۶۵. ابصار العین فی انصار الحسین، ص ۲۲۱.

۶۶. ابصار العین، ص ۱۷۵؛ حیات الامام الحسین(ع)، ج ۳، ص ۲۲۹ و نیز

بنگرید به نوشته تحقیقی و ارجمند آقای محمدرضا عبدالامیر الانصاری با عنوان: «چون مسک للزوج»

ارجمندی از صحابیان، بنی هاشم، کوفیان، حجازیان و بصریان
و...

الف. بنی هاشم

مورخان در تعیین تعداد رزم آوران و شهیدان از بنی هاشم یک داستان نیستند. آنچه از شهرت بیشتری برخوردار است، عدد هفده است. برخی از منابع و مصادر تاریخی این تعداد را تا بیست و هفت تن نیز رسانده اند.^{۶۷}

ب. صحابیان

هشت تن از صحابیان جلیل القدر همراه فرزند پیامبر (ص) در «طف» حاضر شدند و در دفاع از «آل الله» شهد شهادت نوشیدند. چهره های والایی چون حبیب بن مظهر اسدی، انس بن حارث کاهلی، مسلم بن عوسجه اسدی و... برخی از مورخان تعداد صحابیان همراه امام حسین (ع) را هفده تن یاد کرده اند. این اختلاف از گونه گونی دیدگاه در «مصاحبت» تنی چند از شهیدان کربلا است. مانند سعد بن حرث، غلام علی (ع) که محقق سماوی آن را جزء شهیدان کربلا آورده است. برخی از مورخان وی را جزء اصحاب دانسته اند و نیز برخی از رجالیان. اما برخی دیگر چون علامه شوشتری در «صحابی» بودن وی تردید کرده اند.^{۶۸}

ج. اصحاب امیر المؤمنین (ع)

حدود بیست تن از اصحاب امیر المؤمنین (ع) در کربلا همراه امام حسین (ع) بودند. اینان کسانی هستند که رجالیان و مورخان به صحابی علی (ع) بودن آنان تصریح کرده اند؛ مانند نافع بن هلال جملی؛ که علامه سماوی درباره وی نوشته است:

نافع دلاوری شریف و جوانمردی بزرگوار و از قاریان قرآن و حاملان حدیث و از اصحاب امام امیر المؤمنین (ع) بود.^{۶۹}
حجاج بن مسروق از صحابیان جلیل مولی بود، و از کوفه برای دیدن امام حسین (ع) به مکه رفت و همراه امام (ع) به کربلا رفت و مؤذن امام در اوقات نماز بود. و...^{۷۰}

د. حجاز، کوفه...

برخی از محققان با استناد به پژوهش علامه شیخ محمد سماوی آورده اند که یاران امام حسین (ع) از کوفیان شصت ۸ نفر و بصریان ۹ نفر بودند.^{۷۱}
این جمع کوچک دارای اهدافی بلند، آرمان هایی گرانسنگ و شخصیت هایی ارجمند و بزرگ بودند. اکنون از اهداف این عزیزان سخن بگوییم، که در زیر برق شمشیرهای جباران

امام (ع) را همراهی کردند و در نهایت دشواری به اردوی حسینی پیوستند و زیباترین حماسه آزادی، شرافت، کرامت و رادی را در سرزمین طف سرودند.

اهداف حسینیان

۱. دفاع از دین

یاران امام (ع) دلباخته حق، شیفته دین و شیدای حقیقت هستند. برای آنان در این حضور حماسی و شکوهمند حفاظت از دین و دفاع از اسلام و رها ساختن قرآن و آموزه های آن از سیطره جهل مداران فرهنگ ستیز اموی آغازین و مهم ترین هدف است. گفتارها، رجزها و گفتگوهای صریح و دلیرانه آنان یکسر گواه این حقیقت است. چهره منور و بی بدیل این اردو، ابوالفضل العباس است. در هنگامه هجوم جلاان یزیدی و یورش درنده خویان زشت اندیش سپاه یزید، در حالی که تمام همت خود را به رساندن آب بر لبان تشنه و دل های تفتیده زنان و کودکان مصروف داشته بود، همی می خواند:

والله ان قطعتم یمینی

انی احامی ابدأ عن دینی^{۷۲}

آنان ندای پیشوای معصوم خویش را با جان نیوشیده بودند که:

... فان السنه قد امیت والبدعه قد احییت ...

سنت یکسر مرده و از میان رفته و بدعت جایگزینش شد و

زنده گشته ...^{۷۳}

و شنیده بودند که فرمود:

با حاکمیت فاسق و فاجری چونان یزید اسلام یکسر تباہ

خواهد شد ...^{۷۴}

و شنیده بودند که امام (ع) برای «احیای دین» رهایی «سنت از

۶۷. بشارة المصطفی، ص ۴۲۶؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۹۶۵؛ مع الرکب الحسین من المدینه الی المدینه، ج ۴، ص ۲۰۰. مؤلفان با تبعی شایسته در منابع تاریخی، این مشهورترین قول را استوارترین نیز دانسته اند.

۶۸. ابصار العین، ص ۲۲۱؛ مع الرکب الحسین، ج ۴، ص ۲۰۳.

۶۹. ابصار العین، ص ۱۴۷.

۷۰. همان، ص ۱۵۱.

۷۱. مع الرکب الحسین، ج ۴، ص ۲۱۲.

۷۲. المناقب، ج ۴، ص ۱۰۸؛ نفس المهموم، ص ۳۳۴؛ تاریخ امام حسین (ع)، ج ۴، ص ۲۲۶؛ مع الرکب الحسین، ج ۴، ص ۴۰۲.

۷۳. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۷؛ نهایة الادب، ج ۲، ص ۳۸۹؛ نفس المهموم، ص ۹۰.

۷۴. الفتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۷؛ مقتل الحسین، الخوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴؛ مشیر الاحزان، ابن نما، ص ۱۰؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

زهیر بن قین به دوستانش گفت، سخن می گوید یا من سخن بگویم؟ گفتند تو سخن بگو. بپا خاست. خدای را سپاس گفت و آنگاه ادامه داد:

یابن رسول الله (ص) سخت را شنیدیم. اگر دنیا بماند و ما در آن جاودانه باشیم، و جدایی از آن و دست شستن از آن در یاری تو باشد، ما یاری تو و دست شستن از جاودانگی را بر خواهیم گزید.^{۷۸}

نافع بن هلال گفت:

به خدای سوگند از دیدار خداوند ناخشنود نیستم. ما بر آهنگی که کردیم و با بصیرتی که داریم، همراهت خواهیم بود و یاریت خواهیم کرد و با هر آنکه با تو دشمنی کنیم، در خواهیم آویخت.

یریر بن خضیر گفت:

به خدای سوگند، یابن رسول الله (ص) این سنت الهی بر ماست که در پیش رویت بجنسیم. اعضای بدن ما قطعه قطعه شود و جدت در قیامت شفیع ما باشد.^{۷۹}

اینان بر سر این گفتار صادقانه، دلیرانه و مؤمنانه باقی ماندند و در هنگام مرگ و خون، حماسه دلاوری و شهادت را به زیباترین صورت سرودند.

مسلم بن عوسجه اسدی، جوانمرد شجاع زاهد و از صحابیان پیامبر (ص) به میدان رفت. بدنش آماج شمشیرها و نیزه ها گشت و بر زمین افتاد. امام (ع) همراه، حبیب بن مظهر بر بالینش آمدند. حبیب از او خواست که در آن لحظات پرواز به ملکوت، آنچه برایش مهم است بگوید و وصیتی بکند. مسلم با صدایی آهسته و آندوهبار در حالی که به «امام (ع) اشاره می کرد، گفت: تو را در این مورد سفارش می کنم که در دفاع از او جانان را فدا کنی.^{۸۰}

چنین بودند آن برنادلان، سپیدجانان و پاک نهادان در دفاع از امام و پیشوایشان. آوردیم که سخنان، گفتگوها و رزم سروده های آنان در این باره، راستی را حیرت آور است و نشانگر جان منور و دل رها شده از دنیای مادی و خاکی است.

۷۵. اللهوف علی قتلی الطفوف (=المهوف)، ص ۱۲۶؛ مقتل الحسین، الخوارزمی، ج ۲، ص ۵۶؛ مشیر الاحزان، ص ۲۰-۲۱.

۷۶. الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۳؛ انصار العین، ص ۱۴۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۹ رجز را بر اساس نقل «ابصار العین» آوردیم. در منابع مختلف اندک تفاوت هایی وجود دارد، اما آهنگ و محتوای رجز یکی است.

۷۷. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۳؛ مقتل الحسین، المقرّم، ص ۲۳۱؛ نفس المهموم، ص ۱۹۰.

۷۸. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۳؛ المعبرات، ج ۱، ص ۳۹۶.

۷۹. اللهوف (=المهوف)، ص ۱۳۸؛ مع الركب الحسین، ج ۳، ص ۲۵۴.

۸۰. البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۷۲؛ حياة الامام الحسين (ع)، ج ۳، ص ۲۱۲.

میرایی و تباهی»، «زدودن صحنه زندگی انسان از حاکمیت فاسقی چونان یزید»، «زدودن تحریف از دین خدا» و «تفسیر درست دین خدا» و «جلوگیری از اینکه آن همه جهل و جنایت، ظلم و شقاوت و حاکمیت آمیخته به دغل، ریا، تزویر، ستم و ... به نام اسلام و دین الهی رقم بخورد» قیام کرده و آهنگ سرنوشت کرده و فرموده است: من کان فینا باذلاً مهجته موطناً علی لقاء الله نفسه فلیدخل معنا...^{۷۵}

... هان هر آنکه از شما حاضر است در راه ما از خون خویش بگذرد و جاننش را در راه لقای پروردگار نثار کند آماده حرکت با ما باشد...

باری این همه را شنیده بود. پژواک این همه فریاد در جاننش نشسته بود و اکنون در کربلا همراه بود، تا از دین و تمامت آن دفاع کند. از اینکه «دین» بازیچه تفسیرهای مفسران اموی گردد جلوگیری و ...

۲. حمایت از امام (ع)

حسین (ع) مظهر همه زیبایی ها، والایی ها، کمالات، و سرچشمه نیکی هاست. مگر می شود چشمی بینا باشد و این قله افرشته کرامت، شرافت، حریت، سخاوت، شهادت و ... را نبیند. حسین (ع) امام است و در نگاه کربلاییان، تبلور ایمان، تجسم دین و تحقق عینی حق است. از این روی از او حمایت می کنند، و دفاع از شخصیت او را دفاع از دین، باور و آرمان بلندش می دانند. بنگرید نافع بن هلال، آن شیر بیشه شجاعت را که در برابر نامردمان یزیدی ایستاد و در هنگامه نبرد سرود:

ان تنکرونی فانابن الجمل

دینی علی دین حسین و علی...^{۷۶}

اگر مرا نمی شناسید، بشناسید! من فرزند جملی هستم، و دینم دین حسین و علی.

آنان شیفته حسین، شیدای امام و پروانه شمع وجود امام حسین (ع) هستند. «مس» وجودشان با حرکت در مسیر هدایت و بانگاه های حسینی «زرناب» شده است. کلمات، گفتگوها، رزم سروده ها، و حماسه هایشان چنان شکوهمند و در دفاع از امام (ع) چنان عاشقانه است که انسان شگفت زده می شود. راستی را انسان در سلوک الی الحق تا کجا پیش می رود. آیا می شود گفت آنان «فرشته های زمینی» بودند. یا فراتر، بنگرید: امام (ع) در منزل «ذوحسم»، خطبه ای کوتاه ایراد کرد و در آن از دگرگونی های زندگی، باطل گرایی مردمان و جهل گستری حاکمان و ... سخن گفت و آن حماسه عظیم را فراز آورد که:

فانی لا أرى الموت الا السعادة ولا الحياة مع الظالمين الا برما...^{۷۷}

به برخی از این رزم سروده‌ها بنگریم. یزید بن زیاد بن مهاصر کندی از رزم آوران بی باک و برنادل و بصیری است که در دفاع از حق و حمایت از امام حسین (ع) به میدان رزم رفت و در هنگامه اوج نبرد و آخرین دقائق حیات که شمشیر می زد سرود:

أنا یزید و ابی مهاصر
کانتی [اشجع من] لیث بغیل خادر
یارب آنی للحسین ناصر
ولابن سعد تارک و هاجر

من یزید و پدرم مهاصر است. از شیرینی که در بیشه آرمیده است دلیرترم. پروردگارا! من حسین را یاری می کنم و از ابن سعد دوری گزیده و بیزارم.^{۸۱}

سخن در این باره دراز دامن تواند بود. همه آنان که شکوهمند و نستوه در آن آوردگاه کنار حسین (ع) ایستاده بودند، در حفاظت از فرزند پیامبر (ص) جان را بر کف نهاده بودند. اما از یادکرد مواردی دیگر نمی توانم در گذشت.

عمرو بن قرضه انصاری پدر او از صحابیان راوی و از چهره های بلند و پاک تاریخ اسلام و از اصحاب امیر المؤمنین (ع) و از والیان فارس بود. خود او از ناموران و آزادگان انصار است. او از شخصیت و وجاهت اجتماعی والایی برخوردار بود. او قبل از آمدن شمر بن ذی الجوشن به هنگام گفتگوی امام (ع) با فرماندهی سپاه یزید عمرو بن سعد، واسطه بردن نامه و آوردن جواب بود.^{۸۲} عمرو به هنگام نبرد سرود:

قد علمت کتاب الانصار
انی ساحمی حوزة الذمار
فعل غلام غیر نکس شار
دو حسین مهجتی و داری^{۸۳}

گروه انصار می دانند که من از قلمرو خانواده، شرف و آزادی دفاع می کنم. با ضربه های جوانی سربلند در دفاع از حسین، جان و کاشانه ام را فدا می کنم.

عمرو با این رزم سروده نشان داد که او آرمانی بلند و هدفی والا دارد و حامی شرف و آزادی است، و در دفاع از حسین سربلند و سرافراز و ایثارگر از خود، مال و خانه دست شسته و نستوه و استوار. ابن نما می گوید: تکیه عمرو به دست شستن از خانه و کاشانه تعریضی است به ابن سعد که در برابر دعوت امام (ع)، ویرانی خانه و کاشانه و باغ و داغش را بهانه ساخت.^{۸۴}

و بالاخره یاد کنم از نوجوانی افتخار آفرین؛ رزم آوری نستوه و شیدای حقیقتی بی بدیل که در آن سنین اندک با رزم سرودی شگفت آور، عظمت، شکوه، حماسه و «فناء» حیرت آوری را در رواق تاریخ رقم زد. او را برخی عمرو بن جناده انصاری دانسته اند.^{۸۵}

و برخی بر این باورند که پیشتر پدرش به شرف شهادت رسیده بود. در این نبرد یا در آوردگاه حق و باطل دیگر،^{۸۶} به هر حال منابع تاریخی از او با عنوان «هذا غلام قتل ابوه فی الحمله الأولى» و یا «شاب قتل ابوه فی المعرکه» و ... یاد کرده اند. در برخی از منابع که او را فرزند جناده دانسته اند، سن او را یازده دانسته اند. به هر حال او به دستور مادرش آماده رزم شد و امام حسین (ع) به لحاظ نوجوانی و همراهی مادرش و فقدان پدرش رواندید، اما او که دلدادۀ دیدار بود و قفس تن برای روح بلندش، تنگی می کرد، گفت: «این فرمان مادرم هست» آنگاه به رزمگاه آمد و سرود:

امیری حسین فنعم الأمير
سرور فؤاد البشیر النذیر
علی و فاطمه والداه
فهل تعلمون له من نظیر^{۸۷}

امیرم حسین است چه نیکو امیری، همو که مایه شادمانی قلب پیامبر (ص) می بود. علی و فاطمه پدر و مادر او هستند. آیا برای او همانندی می شناسید.

این پسر در این مرحله از عمر از چه اندیشه، باور، آگاهی و شناختی برخوردار است که در گفتارش از چه انتساب به نیا و قبیله فراتر می رود؟ و هوشمندانه و افتخار آمیز خود را با پیشوایش می شناساند و بدان می بالد.^{۸۸} مادر او نیز حماسه شگفت انگیز را رقم می زند. غداره بندهان زشت اندیش، که از اندکی عاطفه انسانی نیز محروم بودند، برای اینکه جان مادر را بفسردند و قلبش را به آتش کشند،

۸۱. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۳۰؛ ابصار العین، ص ۱۷۲؛ الکامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۲۹۳.

۸۲. ابصار العین، ص ۱۵۵.

۸۳. المناقب، لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۵؛ ابصار العین، ص ۱۵۶.

۸۴. مشیر الاحزان، ص ۶۱.

۸۵. مقتل الحسین، للمقرم، ص ۲۵۳.

۸۶. ابصار العین، ص ۱۵۹؛ مقتل الحسین للخوارزمی، ج ۲، ص ۲۵-۲۶؛ مع الרכب الحسین، ج ۴، ص ۳۲۰.

۸۷. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۷-۲۸؛ مقتل الحسین، للخوارزمی، ج ۲، ص ۲۵-۲۶.

۸۸. این گونه سُرّایش رجز ابتکاری بود که این نوجوان با اندیشه بلندش به کار بست. استاد شهید مطهری به این نکته لطیف اشاره کرده اند:

«... وقتی این بچه به میدان آمد، برخلاف اغلب افراد که خودشان را به پدر و مادر و جدشان معرفی می کردند که من فلانی هستم پسر فلانی، این کار را نکرد؛ بلکه طور دیگری حرف زد که در منطق گوی سبقت را از همه ربود.»

مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۳۹۳.

به واقع او هویت حقیقی اش را رقم زده است. همانچه در واپسین زندگانی همه انسانها رخ خواهد نمود که:

یوم ندعو کُلّ أناسٍ بأمّهم. [الاسراء، آیه ۷۱]

سر آمیخته به خون فرزندش را از تن جدا کردند و به سویش افکندند، مادر آن را برگرفت بر سینه اش فشرد و آنگاه گفت:

درود بر تو چه نیکو کردی پسر عزیزم، نور چشمم مایه شادمانی قلبم.

آنگاه سر را به سوی دشمن پرتاب کرد؛ عمود خیمه را برگرفت و در حالی که به اردوی شیطان حمله می کرد، سرود:

أنا عجوز في النساء ضعيفه

بالية خاويه نحيفه

أضربكم بضره عنيفه

دون بنی فاطمه الشریفه^{۸۹}

«من در میان زنان پیرزنی ناتوان هستم. پوسیده و تهدست و لاغر اندام، با ضربتی سهمگین در دفاع از فرزند فاطمه بزرگوار به شما می تازم.»

چه روحی در کالبد این زن وجود دارد؟ او از چه عظمت، نستوهی و شکست ناپذیری برخوردار است که در آن دیرینگی سال در حالی که نوجوانش را در پیش روی غرق در خون دیده با تمام توان به دشمن می تازد، حماسه می آفریند و بدین دفاع می نازد. فرخنده چهره ای بدین سان منور که در حرکت در مسیر حق و گام در جهت صیوررت انسانی و کرامت بشری و دست یابی به صفات الهی تا بدین سان عروج می کند. این ویژگی یعنی عشق به امام (ع)، و حمایت بی دریغ از آن حضرت و شیفتگی رزم آوران اردوی حسینی به پیشوایشان، جلوه ای بس خیره کننده دارد و راستی، آن همه حماسه آفرینی در این راه - که به برخی دیگر نیز اشاره خواهیم کرد - اعجاب آور و بسی ارجمند و کرامند است.

۳. آزادی امت

جامعه آن روز اسلامی در کمند ستم و جنایت اموی است. امویان حاکمیت جهل و جور را چنان گسترده بودند که مردمان کمترین آزادی بیان و بنان و واگویی باورهای درونی را نداشتند. حاکمیت جنایت پیشه اموی در کاخ دمشق هر آنچه را اراده می کرد، رقم می زد و بر مردمان تحمیل می کرد و هیچ کس را توان رویارویی نداشت. هنگامی که معاویه بر ولایتعهدی یزید عزم را جزم کرد، از «احنف بن قیس» خواست تا درباره چگونگی این جریان اظهار نظر کند. احنف گفت:

نخافکم ان صدقنا ونخاف الله ان کذبا.^{۹۰}

وقتی شخصیتی چون احنف بن قیس - که از موقعیتی مهم در جامعه برخوردار بود -^{۹۱} از گفتن آنچه می اندیشد و از صراحت در باورهایش هراسناک است، مردمان عادی چگونه خواهند

بود. بدان روزگار بیان و بنان عالمان، خطیبان و حاکمان در جهت بزرگداری آل ابوسفیان به کار گرفته می شد، و کسانی چون یزید به ویژگی های ستوده می شد که هیچ گاه دارنده آنها نبود. یک نمونه را بنگرید: عبیدالله بن زیاد در مسجد کوفه درباره یزید می گوید:

وهذا امیر المؤمنین یزید قد عرفتموه حسن السیره محمود الطریقه

میمون النقیه محسناً الی الریبه متعاهداً للفقور يعطی العطاء فی

حقه حتی قد آمنت السبل علی عهدہ واطفقت الفتن بجهده.^{۹۲}

این امیر المؤمنین یزید است که شما او را آزموده و می دانید کردارش نیکو و شیوه اش سنندیده و اخلاق و روحیاتش پیراسته و پاک است. این خلیفه، رعیت پرور و دادگستر، بودجه کشور را بر اساس حق و عدالت مصرف می کند و از مرزهای کشور حراست می کند. امنیت راه ها در زمان او برقرار شده است و قتنه ها با تلاش او خاموش گشته است.

شگفتا از این همه دروغ، یاوه و سخنان پوچ. این ژاژخایی ها را عبیدالله بن زیاد در کوفه و در پیشدید شیعیان علی (ع) می گوید و بی گمان گواه صحت آن هم سکوت مردمان است؛ سکوتی که با سر نیزه برنده او و جسدهای به دار آویخته حق گویان، بر مردم تحمیل شده است. امام (ع) در چنین فضایی سیاه و تاریک، که زبان ها را بریده و نفس ها را در سینه ها خفه کرده بودند، به پا خاستند تا این سیاهی را بزدایند و «بیان و بنان» دریند را رها کنند که «آزادی» هدف بلند پیامبران خداوند، است و حسین قیامش برای «احیای سنت نبوی و میراندن بدعت اموی» بود و یارانش که این ندا را شنیده بودند، برای تحقق این هدف امام (ع) را همراهی کرده بودند که می گفتند:

أنا بن عبدالله من آل یزن

دینی علی دین حسین و حسن^{۹۳}

۸۹. مقتل الحسین، للخوارزمی، ج ۲، ص ۲۵-۲۶؛ بحار الانوار، ج ۴۵،

ص ۲۷-۲۸؛ مع الركب الحسین، ج ۴، ص ۳۲۲.

۹۰. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۵۰۸.

۹۱. احنف بن قیس از اشراف بصره و چهره های بلند آوازه ای است که به «حلم» و «بردباری» شهره بوده است. درباره چگونگی شخصیت او و موضعش در برابر علی (ع) رجالیان و شرح حال نگاران ما یک داستان نیستند. بنگرید به: قاموس الرجال، ج ۱، ص ۶۸۷؛ مستدرکات حلم رجال الحديث، ج ۱، ص ۵۱۹؛ موسوعة الامام علی (ع) فی الکتاب والسنة والتاریخ، ج ۱۲، ص ۴۷.

۹۲. مشیر الاحزان، ص ۵۰؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۵؛ نفس المهموم،

ص ۲۱۳؛ الامام الحسین واصحابه، القزوينی، ج ۱، ص ۲۲۷.

۹۳. الفتوح، ابن اعثم الکوفی، ج ۵، ص ۱۰۶.

و می سرودند:

أنا الغلام التَّممی البجلی

دینی علی دین حسین وعلی^{۹۴}

باری، آنان به کربلا رفته بودند تا حماسه آزادی امت را بسرایند؛ آزادی از چنگال ستم و رهایی از بند حاکمیت جهل و جنایت اموی.

اوصاف و ویژگی‌ها

یاران امام (ع) با این اهداف بلند و آهنگ قدسی چهره‌هایی بودند منور و انسان‌هایی بودند بزرگ با اوصافی کرامند و الهی و ویژگی‌هایی ربانی و ارجمند. ویژگی‌های آنان را نمی‌توان رقم زد. به واقع هر آنچه کمال انسانی است در آنها بود، و هر آنچه زشتی و دنائت و ناهنجاری بود از ساحت قدسی آنان به دور بود. با این همه به اقتضای محقق جلیل القدر حضرت شیخ باقر شریف، دو ویژگی بس مهم و ارجمند آنان را می‌آورم، تا باز هم عروج و معراج انسان را به ستیغ «احسن تقویم» بنگریم و صیرورت انسانی را در جهت کمال بشناسیم و تذکار را بدانیم که انسان تا کجا می‌تواند اوج بگیرد و تا چه مرحله‌ای از کمال و شکوه و الاهی می‌تواند پرکشد.

۱. منش والا، عزت نفس

بلندنگری، منش والا، عزت، شکن‌ناپذیری و شکوهمندی از جمله ویژگی‌های اردوی حسینی است. آنان از نگاه به چذبه‌ها و کشتش‌های دنیوی رهیده‌اند؛ بلندی و بلندنگری و فرازمتدی آمیزه زندگی‌شان است و «عزت» سرلوحه «حیات طیبه» آنها. به گفته استاد شهید مرتضی مطهری «عزت» کلید شخصیت حسین است. یاران آن بزرگوار نیز چنین بودند. اگر امام (ع) با تمام صراحت و قاطعیت اعلام می‌کرد که:

... مثلی لایع لمثله^{۹۶}؛

چونان منی، به مانند یزید [فاسق، فاجر، شارب الخمر و ...] بیعت نخواهد کرد.

و بدین سان حماسه شکوهمند مقاومت را می‌سرود و عزت‌مداری و سربلندی را رقم می‌زد و از زیر بار ذلت رفتن و پذیرفتن حاکمیت فاسقان و فاجران پلیدان را طرد می‌کرد، یارانش نیز چنان بودند. بنگرید: زهیر بن قین در برابر دشمن می‌ایستد و خطابه‌ای پرشور ایراد می‌کند، و مردمان را به یاری حسین (ع) و بر طاغوت طغیانگر، عبیدالله بن زیاد فریاد می‌زند و چون شمر بن ذی‌الجوشن، او را به مرگ تهدید می‌کند، می‌گوید:

هان! به مرگ تهدیدم می‌کنی و مرا از آن می‌ترسانی! به خدای سوگند مرگ با حسین (ع) برای من بسی دوست‌داشتی‌تر است از جاودانگی با شما.^{۹۷}

آنچه را آوردم بخشی از خطابه زهیر بن قین است. او در مواردی دیگر نیز سخن گفته و در همه جا حماسه مقاومت و آزادی و عزت را سروده است.

پیشتر آوردیم که بنابر مشهور، ۱۷ نفر از بنی‌هاشم در واقعه طف شهد شهادت نوشیده‌اند. علی بن الحسین (علی اکبر) یکی از شهدایان، چهره‌ای منور و شخصیتی بزرگ و به اتفاق تاریخ‌نگاران «اشبه الناس برسول الله (ص) خلقاً و خلقاً و منطقاً» بود.^{۹۸} او اولین قهرمان نبرد در میان هاشمیان است^{۹۹} که سرود:

أنا علی بن الحسین بن علی

نحن ربّ البیت اولى بالنبی

والله لا یحکم فینا ابن الدعی^{۱۰۰}

من علی فرزند حسین بن علی هستم. به خدای کعبه سوگند ما به پیامبر سزاوارتریم؛

به خدای سوگند، هرگز نابکارزاده بر ما حکومت نخواهد کرد.

در آن هنگامه‌ای که شبکه تبلیغاتی بنی‌امیه همه‌گونه صحنه‌سازی‌ها را برای موجه جلوه دادن امویان و انتساب آنان به پیامبر رقم زده‌اند و حاکمان جنایت‌پیشه خود را «خلیفه رسول الله» جازده‌اند، این رزم سروده علی بن الحسین مفهومی

۹۴. الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۰؛ ابصار العین، ص ۱۴۹؛ مع الركب الحسین، ج ۴، ص ۳۱۷.

۹۵. مجموعه آثار، ج ۱۷ (حماسه حسینی)، ص ۴۵ به بعد... در حدودی که تاریخ عاشورا را - که خوشبختانه این تاریخ مضبوط است - مطالعه کرده و خطابه‌ها و نصایح و شعارهای حسین (ع) را به دست آورده‌ام، می‌توانم این طور بگویم که از نظر من کلید شخصیت حسین (ع) حماسه است، شور است، عظمت است، صلابت است، شدت است، ایستادگی است، حق‌پرستی است. استاد فقید پس از این با گزارش اشعار، خطابه‌ها، کلمات و مواضع آن حضرت، می‌کوشد این دریافت را استوار دارد. آن عزیز خونین، چهره بیشتر به خطابه‌ها و گفتاری از امام استناد کرده است که در آنها بر استوار گامی عزت و به دوری از ذلت و ... تاکید شده است.

۹۶. الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۴؛ اللهور، ص ۹۸.

۹۷. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۶.

۹۸. حیات الامام الحسین (ع)، ج ۳، ص ۲۴۳. در هنگامه نبرد عاشورا چون علی اکبر روی به میدان نهاد، امام (ع) در زمزمه‌ای با خداوند - تبارک و تعالی - گفت:

اللهم اشهد علی هؤلاء القوم قد برز الیهم علام اشبه الناس برسولک محمد (ص) خلقاً و خلقاً و منطقاً...

۹۹. الارشاد، للشیخ المفید، ج ۲، ص ۱۰۶؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۴۶۲؛ مشیر الاحزان، ص ۶۸ و ...

۱۰۰. الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶؛ ابصار العین، ص ۵۱؛ مقتل الحسین للخوارزمی، ج ۲، ص ۳۵.

دیگر می یابد، و موضعی هوشمندانه در برخورد با فضای فرهنگی به وجود آمده، تلقی می شود.

۲. شجاعت و نستوهی (= شیران روز)

یاران حسین (ع) و رزم آوران اردوی حسینی، شیران پیشه شجاعت، و قهرمان های نستوه صحنه نبرد و خستگی ناپذیران آوردگاه بودند. سپاهیان حسین به لحاظ عده و عده در برابر انبوه متراکم سپاه یزید بسی اندک بودند، اما هرگز هراس به دل نداشتند و لحظه ای در راهی که برگزیده بودند، تردید نمی کردند. گفتیم که از نیروهای اردوی یزیدی هیچ رزم سروده ای بر جای نمانده است. اما زبان گویا و بیان صریح و قاطع یاران حسین آکنده است از شهادت طلبی، رزم آوری، افتخار به موضعی که برگزیده اند و تحقیر و کوچک شماری دشمن. این حقیقت در حادثه کربلا بدان سان اوج دارد و در حرکت، گفتار، موضع و رفتار عاشوراییان در فراز است که نیازی چندان به ارائه نمونه وجود ندارد. شجاعت، دلیری، برنادلی، استوارگامی و نستوهی، آمیزه حیات همه حسینیان است. ابن ابی الحدید، به مناسبتی قصه ای آورده است که در برنمایی شکوه دلیری یاران حسین (ع) سخنی به تمام و کمال است و آورده است که، کسی به یکی از کسانی که در سپاه عمر سعد بود طعن زد و گفت:

وای بر تو: فرزندان رسول الله (ص) را کشتید! گفت:

ساکت باش! اگر آنچه را ما دیدیم تو هم می دیدی، آنچه را ما انجام دادیم، تو نیز انجام می دادی.

گروهی بر ما تاختند، دست ها بر قبضه شمشیر چونان شیران درنده که سواران را از چپ و راست نابود ساخته درهم می هشتند، آنان به آغوش مرگ می رفتند و هیچ گونه امانی را نمی پذیرفتند، چشمی به مال دنیا نداشتند؛ هیچ چیز بین آنان و مرگ و یا چیرگی بر حکومت جدایی نمی افکند، اگر از آنان دست برمی داشتیم، تمام افراد اردوگاه را تباہ می کردند، با این همه چه می توانستیم بکنیم، تو را مادر مباد!

این سخن گو این که برای شرکت جنایت کارانه او توجیهی ناموجه است، اما برای نشان دادن چهره های مصمم و قهرمانان نبرد اردوی حسینی، کلامی است گویا و رسا.^{۱۰۱}

«کعب بن جابر از دی» از سپاهیان ابن زیاد بود. او بر برین خضیر - پیشوای قاریان کوفه - را به شهادت رساند و بر شهادت امام (ع) یاری رساند. پس از حادثه کربلا، قطعه ای سرود و در آن از دلیری، بی باکی و شجاعت یاران امام (ع) پرده برداشت. کعب، شگفت زده از مقاومت آن ابر دلیران در برابر چکاچک

شمشیرها و فروریختن نیزه ها و هجوم بی امان نیروها سخن می گوید و از این که آنان در برابر ضربه های شمشیرها و زخم های نیزه ها و روبه رو شدن با مرگ شکیب بودند، اعجاب می کند.^{۱۰۲} نافع بن هلال جملی، از چهره های والای اصحاب امیرالمؤمنین و از مفسران، محدثان و قاریان بزرگ تاریخ اسلام است که در تمام نبردهای علی (ع) حضوری جدی داشت. نافع چون برای نبرد رخصت یافت با تیرهایی که نامش را بدان ها نوشته بود، به نبرد با دشمن پرداخت و چون تیرها پایان یافت، شمشیر از نیام برکشید و به سپاه جباران حمله کرد. هجوم آن شیر بیشه شجاعت، چنان برق آسا و حملاتش چنان کوبنده بود، که عمرو بن حجاج یکی از فرماندهان سپاه یزید فریاد برآورد که:

هان بی خردان! هیچ می دانید با چه کسانی می جنگید؟ با چاک سواران رزمنده و بینادلان بصیری که جوای مرگند. هیچ کدام از شما را در برابر آنان توان ایستادگی نیست. سنگ باران کنید! به خدای سوگند اگر چنین نکنید همه کشته خواهید شد.^{۱۰۳}

عمر بن سعد گفت: راست می گویی. فرمان هجوم را صادر کرد. از همه سوی به او حمله کردند و باران نیزه و سنگ بر او فرو بارانند تا بدانجا که دو بازویش شکست و توان گرفتن شمشیر را از دست داد. محاصره را تنگ کردند و او را به اسارت گرفتند.

ابن سعد گفت: چه چیزی تو را بر آن داشت که با خود چنین کنی؟

نافع گفت: پروردگارم می داند که چه چیزی می خواستم.^{۱۰۴} او در چنگال اسارت در خمیان نیز از فراز آوردن حق کوتاه نیامد، و به دست پلیدترین پلیدها شمر بن ذی الجوشن، شهید شهادت نوشید.

عبدالله بن عمیر

چون عمر بن سعد با پرتاب تیر، نبرد را آغاز کرد. تنی چند از سیاه دلان سپاه اموی از لشکر جدا شدند و هموارد جستند. حبیب بن مظاهر و بریر بن خضیر به پا خاستند. امام (ع) فرمود: بنشینید. عبدالله بن عمیر گام پیش نهاد و از امام (ع) رخصت طلبید. امام (ع) چون قامت بلند، بازوان ستبر و گام های

۱۰۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۶۳؛ حیاة الامام الحسین (ع)، ج ۳، ص ۱۵۰.

۱۰۲. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۳؛ حیاة الامام الحسین (ع)، ج ۳، ص ۱۵۰.

۱۰۳. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۳۵.

۱۰۴. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۵.



استوارش را دید، فرمود:

من او را جنگاوری نستوه در برابر همگنانش می‌یابم. اگر آهنگ نبرد داری پیش تا ز. ۱۰۵

عبدالله استوار گام در برابر دشمن ایستاد و با سرودن حماسه‌ای خود را معرفی کرد. آن دو تن گفتند: تو کیستی؟ تو را نمی‌شناسیم. بگوی: زهیر، حبیب و یا بریر بیایند. یکی از آن دو، یسار غلام زیاد بن ابی سفیان بود. عبدالله گفت:

سخن کوتاه ناپاک‌زاده ناپاک... هر کس به آوردگاه آید از تو برتر است.

آنگاه با هجومی برق‌اسا هردو را از پای درآورد و وحشتی شکننده بر جان سپاهیان افکند. چنین شد که از همه سوی بدو هجوم آوردند و از پای درآوردند. ۱۰۶ همسرش که از آغاز همراه او بود و در ابتدا حرکت از کوفه مشوق او، چون چنین دید، با گام‌هایی استوار بدون انکسار با قلبی سرشار از ایمان و سری پر شور از عشق به خداوند، بر بالین همسر آمد، و در حالی که خون از سر و صورت عبدالله می‌سترد، گفت:

هنيئالک الجنة أما الله الذي رزق الجنة ان يصبحني معك؛

بهشت گوارایت با! از خدایی که بهشت را ارزانی ات کرد، می‌خواهم که در آنجا مرا همراهت کند.

او آرام آرام، با همسرش زمزمه می‌کرد، و مرثیه‌تنهایش را می‌سرود که شمر به غلامش رستم دستور داد تا او را بزند. رستم با چماقی بر سر آن بانوی پاک سرشت کوبید. او در جا به شهادت رسید و پیکری جانفش در کنار همسرش افتاد. او اولین و شاید تنها بانوی به شهادت رسیده در کربلاست. ۱۰۷

باری، آنان شیران بیشه شجاعت، قهرمانان بی‌بدیل میدان نبرد، و رزم‌آوران نستوه صحنه جنگ بودند؛ بدان گونه که مولایشان وصف کرد: «با وفاترین و پاک‌ترین و...»

۳. راهبان شب (عابدان و عاشقان لقاء)

یاران امام (ع) عابدان واقعی، نمازگزاران راستین، زمزمه‌گران دل‌های شب و عاشقان لقاء هستند. روز نهم محرم الحرام (=تاسوعا)، هنگام عصر لشکر یزید به سوی اردوی حسینی به حرکت درآمد. امام (ع) در آستانه خیمه نشسته و شمشیر خود را بر زانو نهاده بود. چون حرکت سپاهیان یزید را دید، ابوالفضل عباس (ع) را فرستاد تا از هدف آنها از این حرکت جو یا شود. ابوالفضل با تنی چند از یارانش به سوی لشکر رفتند. آنان از تصمیم نهایی دستگاه حاکمیت خبر دادند: «یا تسلیم و یا جنگ»... امام (ع) به ابوالفضل فرمود: بازگرد شاید آنان تأخیر جنگ را تا فردا بپذیرند. امام (ع) فرمود:

امشب را به درگاه پروردگاران نماز گزاریم، و او را فراخوانیم و استغفار کنیم. خدا می‌داند که من نماز و تلاوت کتاب الله و فراوان ذکر گفتن و یاد خدا کردن و استغفار را دوست می‌دارم.

عمر بن سعد با همراهانش از فرماندهان سپاه، به رایزنی پرداخت. بالاخره تأخیر را پذیرفتند. ۱۰۸

باری، پیشوای نینویان برای زمزمه‌های عاشقانه یارانش آن شب را فرصت گرفت. نبرد تا پگاه به تأخیر افتاد. موحدان پیراسته جان، یک شب فرصت راز و نیاز دارند. در خیمه‌ها آن شب چه خبر بود؟ ابن اعثم آورده است:

وجاه الليل، بنات الحسين في الليل ساجداً وراكماً، مستغفراً ألى الله تعالى. ۱۰۹

شب فرار سید. امام (ع) تمام شب را به سجود و رکوع و استغفار سپری کرد. ابو مخنف آورده است:

امس حسين وأصحابه، قاموا الليل كله يصلون ويستغفرون ويدعون ويضرعون. ۱۱۰

امام (ع) و اصحابش تمام شب را به نماز، استغفار، دعا، زمزمه، ناله و زاری گذراندند. سید بن طاووس آورده است:

راوی گفت: آن شب، حسین و یارانش تا صبح ناله می‌کردند. زمزمه داشتند. زمزمه و ناله‌هایشان همچون آوای بال زنبور عسل شنیده می‌شد. پاره‌ای در رکوع و برخی در سجده و جمعی ایستاده بودند و عده‌ای نشسته عبادت می‌کردند. ۱۱۱

۱۰۵. ابصار العین، ص ۱۴۹؛ مع الکرکب الحسین، ج ۴، ص ۳۱۶.

۱۰۶. الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۱؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۹.

۱۰۷. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۸؛ ابصار العین، ص ۲۲۷. سخنان حسین بن علی از منبته تا کربلا، ص ۱۹۳. مؤلف محقق به یک اشتباه تاریخی تنبیه داده‌اند که خواندنی است، ص ۱۹۵-۱۹۸.

۱۰۸. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۶؛ نصوص من تاریخ ابی مخنف، استخراج و تنسیق و تحقیق، کامل سلیمان الجبوری، ج ۱، ص ۴۵۲؛ الارشاد، ج ۲، ص ۹۰؛ حیات الحسین، ج ۳، ص ۱۹۲ به بعد. شگفتا از سیاه‌دلی و تیره‌جانی ابن سعد، که برای فرصتی چند ساعته، آن هم برای راز و نیاز! برای فرزندان رسول‌الله (ص) به رایزنی می‌پردازد تا مبادا دستگاه حاکمه، اندک مجامله‌ای را از او مشاهده کند؛ که شاید در آن صورت در دستیابی به دنیای موهومش خللی به وجود آید.

۱۰۹. الفتح، ج ۵، ص ۱۷۹.

۱۱۰. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۱؛ العبرات، ج ۱، ص ۴۵۷.

۱۱۱. اللهوف، ص ۹۴؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴؛ نفس المهموم، ص ۲۸۳؛ مشیر الاحزان، ص ۵۲.

عن خیر من حل بلاد الخیف
اضربکم ولا اری من خیف
من حر هستم مأوی میهمانان که با شمشیر بر شما
می کوبم
در دفاع از بهترین کسی که به «خیف» وارد شده است، بر
شما ضربه می زنم و افسوس نمی خورم.

او در نهایت شکیبایی ضربه ها، نیزه ها، شمشیرها را بر
قامت بلندش پذیرا شد. نبرد کرد، نبرد کرد، نبردی سهمگین. بسیاری از
ستم پیشگان را بر خاک و خون افکند. کین ورزی که کینه ای
دیرین از او بر دل داشت، هجوم همگانی را برای قتل او فراخواند.
حر در خونش می غلطید؛ یاران امام او را به سوی خیام بردند،
امام به چهره مردانه اش نگرست و عنوان والای «حر» را برای
همیشه بر پیشانی شخصیت «حربین یزید ریاحی» رقم زد و
فرمود:

أنت الحر كما سمتك امك، وانت الحر في الدنيا والاخرة. ۱۱۳
چرا؟ چون او رها شده بود. رها از هوس های زودگذر و
عناوین پرطمطراق «فرمانده»، «رئیس» و ... و چه دشوار
است پشت پا زدن به دنیا، آنگاه که با تمام رنگ و بو و
خاصیت های گوناگون به سویت می آید. حر چنین بود
«رها» در هنگامه هجوم تعلقات.

یاران امام (ع) یکسر چنین بودند. رهایی از تعلقات، آمیزه
وجودشان بود. چرا که آنکه جان را بر کف می گیرد و در رها
شدن از «فقس تن» سبقت می جوید، «رهایی» او به کمال رسیده
است. مورخان آورده اند:

كان اصحاب الحسين (ع) يتسابقون الى القتال بين يديه. ۱۱۴
یاران امام حسین (ع) برای نبرد در پیشدید آن حضرت بر
یکدیگر سبقت می جستند.

چرا؟ چون از تعلقات رها شده بودند و نگاه به «آنسوی»،
آن چنان شوق دیدار را در آنها شعله ور کرده بود که تاب و تحمل
«تن» را نداشته اند. عابس را بنگرید: او نیایی اصیل و خاندانی
شریف داشت. تبار او به شجاعت، اخلاص و حق مداری شهره
بودند. او به آوردگاه رفت و همآورد جست. اما کسی پاسخ
نداد. سپاهیان یزید می گفتند:

او شیر شیران است، او فرزند ابوشیب است، هرگز با او
روبه رو نشوید...

۱۱۳. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۹؛ ابصار العین، ص ۱۲۰.

۱۱۴. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۴؛ ابصار العین، ص ۲۰۹؛ حیاة الامام

الحسین، ج ۳، ص ۲۲۱.

۱۱۴. نفس المهموم، ص ۳۰۳؛ اللهوف، ص ۱۱۲.

باری یاران حسین (ع) «شیران روز» بودند و «رازداران و
شب زنده داران شب». نماز سرلوحه زندگی آنان، و اقامه نماز
هدف گیری از قیام آنان و گسترش فرهنگ نماز، عامل مهمی در
حرکت خونین آنان بود. در هنگامه چکاچک شمشیرها و در اوج
خون و مرگ، چون آفتاب نیمروز را نشان داد، ابوتمامه صائدی
گفت: یا ابا عبدالله فدایت شوم. اینان نزدیک شده اند، به خدای
سوگند که در پیش روی شما و در حمایت از شما - ان شاء الله -
کشته خواهم شد. اما دوست می دارم پیش از شهادت این نمازی
را که وقتش رسیده است، به جا آورم. امام (ع) فرمود: «به یاد
نماز بودی، خدایت از نماز گزاران قرارت دهد. باری اکنون اول
وقت نماز است. بگوید از جنگ دست باز گیرید تا نماز گزاریم. ۱۱۲
دلی سرشار از عشق به خداوند و سری آکنده از شور الهی و جانی
منور به پرتو بندگی الهی باید تا در هنگامه نبرد و در اوج خون و
مرگ به یاد نماز باشد و عبادت و یاد خدا فراموش نشود. یاران
حسین (ع) چنین بودند: عابدان پیراسته جان، ذاکران روشن روان
و نماز گزاران شیدا و شیفته جانان: هنیئا لهم العباده والفوز الجنة.

رهایی

زندگی و جاذبه ها و کشش های آن فریبنده است. آن که در
کمند تن می ماند و در چنبر هوس ها و هوی ها اسیر می گردد و
در دام تعلقات گرفتار می آید، «بنده» است؛ نه بنده «خدا» که
بنده «هوی». آزادی، آزادگی و رهایی از هر آنچه «رنگ و انگ
تعلق» دارد، کاری است کارستان که در اختیار هر کسی قرار
نمی گیرد. آن که از «مال» و «جان» دست می شوید، و برای
رهیدن از «فقس تن لحظه شماری می کند، «آزاد» است؛ آزاد از
«مشتهیات نفسانی» و «مقتضیات حیوانی» و ... عاشوراییان که
«مس نفس» را در شعاع نگاه حسین (ع) قرار داده بودند، به «زر
ناب جان» دست یافته بودند و در جهت بریدن کمندهای «دام»
چنان چیره دست بودند که دیگر نه «دامی» بود و نه «کامی»؛
یکسر «جان» بود و «روان». «خدا» بود «ایمان»، «اوج و معراج»،
و صیوروت تا بلندای «احسن تقویم». «حسّر» را بنگرید چون
بیدار می شود، و پای بر «نفس» می گذارد، در مقابل گفته های
دیگران می گوید:

من در گزینش بهشت و یا جهنم مختارم. هرگز بر بهشت
چیزی را نمی گزینم؛ گرچه قطعه قطعه شوم و سوزانده
شوم.

آنگاه بدون درنگ می سراید:

أنی أنا لحر و مأوی الضیف

أضرب فی اعراضکم بالسیف



ابن سعد فریاد زد او را «سنگ باران کنید». عباس، آن قهرمان نستوه، آن‌ها شده از تعلقات دنیا، آن شیر آتش انگیز چون نامردی، سیاه دلی، زشت‌خویی را بدان گونه از آنان دید، کلاه از سر بر گرفت و زره به یکسوی انداخت و بر آنان حمله کرد و... ۱۱۵

گویا «تن» و هر آنچه با آن است بر این «روح» سرکش سنگینی می‌کند. کسانی چون «عباس» رها شده‌اند، رها از همه چیز از هر آنچه اندکی «لقا»، «پرواز»، «اوج و معراج» را کند کند و تأخیر بیندازد. «جلوه حق» و «جلوه گری حق» در پیشدیده آنان تمام آنچه را که دنیایی است و خاکی از ذهن و زبان آنها زوده است. این گونه کسان را با چه عنوانی می‌شود، یاد کرد؟ به واقع واژه‌ها در کشیدن بار این همه عظمت رنگ می‌بازد. اینان «جلوه‌های» احسن تقویم هستند.

«زهیر بن قین» را بنگرید! امام حسین (ع) از او می‌خواهد لحظاتی با هم سخن بگویند. زهیر که ابتدا تردید دارد با تأکید همسرش چنان می‌کند. امام (ع) با او چه می‌گوید؟ آن گفتگو چه بوده است؟ معلوم نیست. اما یارانش می‌گویند: چون بازگشت، دیگر آن زهیر نبود. رنگ و نگاه دگرگون شده بود. همسرش را بدرود گفت. با تأکید به این که از ناحیه او همسرش مشکلی نداشته باشد و آنگاه همراهی حسین (ع). ۱۱۶

زهیر از آن پس تا هنگامه شهادت، چندین و چند بار خطابه خوانده، سخن گفته و با دشمن گفتگو کرده است. این همه آمیخته است با باوری ژرف، ایمانی عمیق، جانی پیراسته کلامی منور و... و زهیر انسانی است الهی، رها شده از تمام آنچه خاکی و حیوانی است و وابسته به این خاکدان تیره.

ویژگی‌های یاران امام حسین (ع) را نمی‌توان رقم زد. در یک کلام توان گفت که آنان «مجمع فضائل» بوده‌اند، «عشق»، «پاک‌نهادی»، «بصیرت»، «ایشار»، «شب‌زنده‌داری»، «پاک‌سرشتی»، «شیر شیران»، «رزم‌آوران نستوه»^{۱۱۷} و... که در روایات امامان (ع) و بیان و بنان عالمان و روایات تاریخی آمده است.

انجمن عشق

آنچه تا بدین جا آوردیم، نگاهی بود گذرا به چهره یاران امام حسین (ع) و ترسیمی - گرچه کم‌سوی - از شخصیت والای آن عزیزان. اکنون و در فرجام مقال، سزایمند چنان می‌دانم که گفتگوی مولای شهیدان، امام حسین (ع) را در آستانه شهادت با یارانش بیاورم که از یک سوی نمایشگر ایمان، عشق، ایشار، رهایی و عظمت آن چهره‌های منور است و از سوی دیگر، نمایش روشن و تبه‌آفرینی از آنچه در این مقال از آغاز در پی آن

بودیم، «صیروت انسان» و دست‌یابی او به معراج کمال. روز نهم محرم الحرام (=تاسوعا) وقتی رویارویی و نبرد قطعی شد، امام (ع) در شب عاشورا اصحاب خود را جمع کرد. در جمع آنان، خداوند را سپاس گفت و آنگاه خدای را به گرامیداشت این خانواده، به نبوت و آموختن قرآن و فهم دین، حمد گفت و خطاب به یاران فرمود:

من یارانی باوفا تر و بهتر از یارانم نمی‌شناسم. خداوند همه شما را پاداش نیک دهد! بی‌گمان فردا برای ما با دشمن روز سرنوشت است. من به همه شما رخصت دادم. راه خویش بگیرید. من را با شما پیمانی نیست. حلالتان کردم. این شب، شما را پو شانده است. آن را حفاظ بگیرید و هر کدام از شما دست مردی از اهل بیت مرا بگیرد؛ خدای شما را خیر دهد! آنگاه در مناطق و شهرهایتان پراکنده شوید تا خداوند گشایش پیش آورد. این مردمان جز من را نمی‌خواهند و اگر به من دست یابند، از دیگران دست می‌شویند.

امام حسین (ع) پیشوایی است الهی، همراهان او باید بیندیشند، برگزینند و با اراده و اختیار خود موضع اجتماعی سیاسی و نظامیشان را انتخاب کنند. امام (ع) با کلماتی صریح و روشن، افق فردا را نمایاند و راه را باز گذاشت تا هر آن که اندکی تردید دارد، «راه خویش گیرد و برون رود از کربلای او». اما آنان چنان که بارها در این مقاله آوردیم، جانی مالا مال از عشق خدا داشتند؛ قلبی آکنده از یاد خدا، پیراسته شده از همه تعلقات و وارسته از همه وابستگی‌ها. آنان یکسر گوش بودند و در سکوتی مطلق کلمات امام (ع) را به جان می‌نشانند. هنوز پژواک آخرین کلمات امام (ع) در فضای خیمه می‌پیچید که اهل بیت، یکسر اعلام کردند که «به راهی جز راه حسین (ع) نخواهند رفت». آنان در حالی که اشک در چشمانشان حلقه زده بود، گفتند:

چرا چنین کنیم؟ برای این که پس از تو بمانیم؟ خداوند هرگز آن روز را نیاورد که ما بدون تو زندگی کنیم.

این کلام بلند را ابوالفضل عباس فراز آورد و هم صدای با او بنی‌هاشم.

امام (ع) به برادران مسلم روی کرد و فرمود:
حسبکم من القتل بمسلم اذهبوا فقد اذنت لکم.

۱۱۵. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۴؛ ابصار العین، ص ۱۲۶؛ حیاة الامام

الحسین، ج ۳، ص ۲۲۷.

۱۱۶. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۶؛ ابصار العین، ص ۱۶۲.

۱۱۷. مع الרכب الحسین، ج ۴، ص ۲۱۷.

آنان یک صدا فریاد بر آوردند که هرگز!

آن گاه مردمان چه می گویند؟ و دز پاسخ آنان چه بگوئیم؟ [بگوئیم] ما بزرگ، سرور و عموزادگانمان را که بهترین بودند و گذاشتیم، در دفاع از آنان تیری نیفکندیم، نیزه ای نزدیم، شمشیری نکشیدیم و ... نه به خدای سوگند چنین نخواهیم کرد، بلکه جان و مال و خانواده هایمان را فدا می کنیم و همراه تو می جنگیم. تا بدانجا که تو وارد می شوی، وارد شویم. خداوند زشت گرداند زندگی پس از تو و بدون تو را.

این کلمات آشناک از قلب های سرشار از عشق سرچشمه می گیرد. صاحبان اراده های پولادین، باورهای ژرف و بصیرت استوار، چنین شنیدا و شیفته سخن می گویند، و جان بر کف برای «احقاق حق» سر از پا نمی شناسند. مسلم بن عوسجه، چهره ای منور از شیعیان کوفه و از صحابیان جلیل القدر، در حالی که اشک هایش بر محاسن زیبا سفیدش می غلتید، به پا خاست و گفت:

تنهایت بگذاریم؟ رهایت کنیم؟! پس در برابر خداوند، به چه چیزی اعتذار جوییم. به خدا سوگند، از تو جدا نمی شوم تا نیزه ام را در سینه هایشان فرو برم و تا شمشیر بر دست دارم با آن ضربه می زنم و اگر سلاحی همراه نداشتم، با سنگ به جنگ آنان می روم تا همراه تو زندگی را بدرود گویم.

فرخنده چهره ای بدین سان پاک و قلبی منور که عاشقانه بر سر آرمان، جان می بازد و سر می دهد و به آن می بالد و می نازد. سعید بن عبدالله حنفی، که در کربلا حماسه ساز بزرگی است و نام زیبایش با آخرین نماز عاشقانه کربلایان درآمیخته است، گفت:

به خداوند سوگند تو را رها نمی کنم؛ تا خداوند بداند در غیبت پیامبر (ص) حرمتش را با حمایت از تو پاس داشتیم. به خدا اگر می دانستم در راه تو کشته می شوم و زنده می گردم، آنگاه سوزانده می شوم و خاکسترم بر باد می رود و این کار، هفتاد بار تکرار می شود، از تو جدا نمی شدم، تا اینکه در پاسداری از تو جانم فدا شود.

مگر نه این است که سعید و همگان او «رها» شده اند؟ «رها» از همه وابستگی ها. دیگر وابستگی ها دنیایی برای آنان جاذبه ندارد، و جانبازی برای آنان عین عشقبازی است و دست شستن از زندگی «عین وصول» هنیئاً لاریاب النعیم نعیمهم. زهیر بن قین که نامش از آن «منزلی» که همراهی امام را

می پذیرد، همچنان می درخشد، و سخنان آتشین و بیدارگوش بر رواق تاریخ، نمودی خیره کننده دارد، بر آنچه همگامان، برادران و هم زمانش گفتند، تأکید کرد و گفت:

به خدای سوگند، دوست داشتم کشته می شدم و باز زنده گردم و سپس کشته شوم، و هزار بار چنین شود و خداوند با این کشته شدنم، کشته شدن را از تو و اهل بیت دور گرداند.

شگفتا از زهیر و از «ره صد ساله ای که یکشنبه رفت». شگفتا از او و حماسه های بلند و سرشار از باور ژرف و ایمان عمیق و دلدادگی به حق و حقیقت!

دیگران نیز بر آنچه آنان گفته بودند، تأکید کردند و یکصدا با تمام توان و شور و احساس فریاد زدند که:

به خدای سوگند از شما جدا نمی شویم، و جانمان را فدا می کنیم و با نبرد و جانبازی از تو پاسداری می کنیم. اگر کشته شویم به وظیفه عمل کرده ایم و بر آنچه خداوند بر ما واجب کرده بود، دست یافته ایم.

امام (ع) که این همه حماسه ایمان، شهامت، ایثار، صلابت ارجمند و اخلاص را از آنان دید، دعایشان کرد و برای همگان تأکید کرد که شهید خواهند شد و آنان یکصدا پاسخ گفتند که:

خداوند را سپاس و شکر که ما را به یاری تو کرامت بخشید و به کشته شدن همراه تو شرافت بخشید. چه خرسندی و افتخار برتر از اینکه همراه تو هستیم و هم جایگاه تو ای فرزند رسول خدا؟!^{۱۱۸}

این همه شور و ایمان و اخلاص بی گمان از کسانی سزد که در راه دست یابی حق و حقیقت و رهیدن از بند هوی و هوس و حرکت در مقتضای فطرت و اوج به کمال انسانی، از هیچ دریغ نورزیده اند، یکسر «روح شده اند و ریحان» و «اخلاص و ایمان».

روایبی وحی گون

امام (ع) که یاران را به شهادت بشارت داد، شور و هیجان شگفتی اردوی حسینی را فرا گرفت. در آن هنگام آنان سخنانی گفتند که به واقع «خرد خیره» می ماند. همه آماده لقا بودند و

۱۱۸. همه آنچه را آوردیم - جریان گفتگوی امام (ع) با یارانش را - ابو مخنف در مقتل خود آورده است و طبری یکسر از او نقل کرده است. بنگرید به: تاریخ ابی مخنف، استخراج و تحقیق و تنسیق، کامل سلیمان الجبوری، ج ۲، ص ۴۵۶ به بعد؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۸ به بعد؛ حیات الامام الحسین (ع)، ج ۳، ص ۱۶۵ به بعد.

گذارده بود و او را مجموعه ای از لکه های ننگ نشان می داد.

سگ درنده، سمبل ظلم و بیدادگری است، سمبل تعدی و تجاوز و ستم گری است. سگ درنده، به جز آکنده کردن شکم از گوشت و پوست و استخوان ضعیفان، کاری دیگر از وی ساخته نیست.

اگر بخواهند مجسمه ای برای ظلم بسازند، شایسته تر از سگ درنده، نمونه ای بهتر و برتر یافت نمی شود؛ به ویژه اگر مجموعه ای از لکه های چرکین ننگ باشد.

دومین مکاشفه، نمایش دوستان حسین و نشان دهنده راه حسین (ع) است، و تقدیرنامه ای است از مقام مقدس حق، به وسیله پیامبرش، برای حسین (ع) فرستاده شده است. چنین کسی شایسته است که آسمانیان، ملکوتیان، اشتیاق زیارتش را داشته باشند. سطح فکر زمینی ها پایین تر از آن است که حسین (ع) را بشناسند. زمینی حسین را می کشد، آسمانی حسینی را بالای سر جای می دهد.

هنگامه کربلا، نبرد میان زمینی و آسمانی بود. حسین رهبر آسمانیان بود. سپاه حسین، همگی آسمانی بودند و پرواز آنها به سوی آسمان ها بود. کربلا دروازه بهشت شد.

یزید، رهبر زمینی ها بود. همه را با خود به زیر زمین برد و به درون دوزخ جای داد و کربلا برای آنها دروازه جهنم بود، دروازه بدبختی در دو جهان بود. قرآن برای مردم با ایمان، شفاسات و رحمت و برای ظالمان دمار است و خسارت. و کربلا یکی از مظاهر قرآن است.

حسین (ع) رهبر آسمانیان بوده و هست. کسی که راه حسین (ع) را بیاماید، به آسمان خواهد رفت، به بالاتر و بالاتر، تا برسد به جایی که در وهم نیاید و حقیقتش از تصورش، برتر باشد. زیباتر باشد؛ شیرین تر باشد.^{۱۲۰}

تحلیلی است زیبا و درس آموز. سخن را به پایان ببریم، و بر سخن آغازین تأکید کنیم که انسان خود شخصیت و فردایش را رقم می زند. او با اراده و اختیار خود، خود را می سازد، او خود یا در اوج «احسن تقویم» قرار می گیرد و یا در مغاک و حضيض «اسفل سافلین» و آوردگاه طف، نمونه عینی این حقیقت است و تأویل زیبا و درس آموز این آیت الهی.



رسیدن لحظه شهادت را آرزو می کردند و باز مزمه های عاشقانه، لحظه ها را می گذراندند. دشمن با طعن و هرزه درایی اندوه می آفرید و امام و یارانش شکیبایی می کردند. امام (ع) پس از آنکه از آن همه نامردی جاننش می فُسرَد، اندکی چشم بر هم نهاد و به سرعت بیدار شد.

و روی به یاران و اهل بیتش فرمود:

آیا می دانید که در خواب چه دیده ام؟

گفتند: ای فرزند رسول خدا چه دیده ای؟

فرمود: «سگ هایی را دیدم که بر من حمله ور شده اند و مرا پاره پاره می کنند و در میان آنها سگی سیاه و سفید است که بیش تر بر من تاخت و گمان می کنم آن که به کشتنم می پردازد، مردی مبتلا به برص از این قوم باشد. سپس جدم رسول خدا (ص) را در حالی که جمعی از یارانش همراه او بودند، دیدم که به من فرمود: ای پسر، تو شهید آل محمد هستی؛ اینک اهل آسمان ها و اهل عالم لرین مژده آمدنت را به یکدیگر می دهند. امشب پیش خواهی بود. شتاب کن و تأخیر روا مدار. این است آنچه دیده ام.

فرمان الهی در حال آمدن است و رفتن از این دنیا نزدیک شده است.^{۱۱۹}

عالم جلیل مرحوم آیه الله سید رضا صدر، با تحلیلی دقیق و عالمانه این رؤیا را گزارش کرده است. این تحلیل، دقیقاً در جهت آهنگی است که این مقاله از آغاز داشته است که آن را می آورم و سخن را به پایان می برم:

گویند سحرگاه شب شهادت، حسین را خواب گرفت و بیدار شد و گفت:

«سگ هایی را دیدم که بر من حمله ورنند. در میان آن ها سگ چند رنگی بود که شدیدتر بر من تاخت. گمانم آن است که آن که مرا می کشد، پیکرش پیس باشد!». پیکر شمر چنین بود.

«پس جدم رسول خدا را در خواب دیدم، به من فرمود: پسر عزیز من! تو شهید آل محمد هستی. آسمانیان، دیدار تو را به یک دیگر مژده می دهند. فردا افطار تو، نزد من خواهد بود، شتاب کن و زود بیا، درنگ روا مدار».

حسین، فرمان جدش را اطاعت کرد، درنگی نکرد و شبی نگذشت که سوی نیای بزرگوار شتافت.

دو مکاشفه بود و دو نمایش حقیقت.

مکاشفه نخستین، پرده را برداشت و حقیقت دشمنان حسین (ع) را بر ملا کرد؛ سگان درنده ای که پیشرو آنها سگی متعفن و پیس بود، سگی که درونش بر برونش اثر

۱۱۹. الفتوح، ج ۵، ص ۹۹؛ مقتل الحسین، للخوازمی، ج ۱، ص ۳۵۶؛ مع

الربک الحسین، ج ۴، ص ۱۵۳.

۱۲۰. سید رضا صدر، پیشوای شهیدان، ص ۱۹۵-۱۹۶.